

# ثروت بی پایان

نوجوان  
پنجشنبه ماه ۱۳۸۸

بی تو، ماه لحظه‌های ابری را می‌شمرد.  
گل‌های آفتاب گردان سمت خورشید را گم کرده بودند  
و از شهاب‌ها هیچ نسیمی گل‌ها را نوازش نمی‌کرد.  
بی تو، انگشت هیچ نسیمی گل‌ها را نوازش نمی‌کرد.  
بی تو، دست درخت‌ها به آسمان بود و دعای باران می‌خواندند.  
تا این که آمدی و دفتر شب، با دست نورانی‌ات ورق خورد و...  
با تو، گل‌ها و ساق‌ها پر از آواز فتاری شدند.  
با تو، شاخه‌ها پر از آواز فتاری شدند.  
با تو، گل‌ها از شوق دیدارت قد کشیدند و سر به آسمان برداشتند.  
کوچه‌های ما نامشان را از عاشقان تو یاد گاری گرفتند.

کوچه‌ی شهیدان جاوید...  
ای آفتابی‌ترین، از روزی که رفته‌ای، خورشید در پی توست.  
روزی یک‌بار تمام زمین را می‌گردد و نشان تو را می‌جوید.  
ای گل محمدی!  
شکر، عطر یاد تو همیشه در میان ماست.  
ثروت بی‌پایان محبت تو را قطره قطره جمع کرده‌ایم  
تا در بهار موعود به گل نرگس هدیه کنیم.





# زندگی، دوستی و عشق

میزگردی صمیمی درباره‌ی زندگی، دوستی و عشق

کارشناس: علیرضا متولی

تا حالا رسم ما این بود که خودمان موضوعی را پیش می‌کشیدیم و با دوستان نوجوانمان درباره‌اش بحث می‌کردیم. اما این بار خواستیم آن‌ها پیشنهاد بدهند. گفتند: «آقا! از هر چه بگذریم سخن دوست خوش‌تر است. بیایید در باره‌ی دوستی و عشق در زندگی حرف بزنیم.» موضوع خیلی خوبی بود و قرار شد راحت حرف بزنیم و بچه‌ها که منتظر چنین فرصتی بودند، راحت و آزاد هر چه دوست داشتند گفتند. از حرف‌هایشان متوجه شدم که با بچه طرف نیستیم. دوستان نوجوان من گفتنی‌های خوبی داشتند. طوری که من هم علاقه‌مند شدم یکی از آن‌ها باشم. خلاصه‌ی این بحث شیرین را می‌خوانید:



این‌همه وقت همدیگر را بگیریم. مگر خودمان نمی‌توانیم مشکلاتمان را حل کنیم؟

**سید مهدی طباطبایی:** دوستی فقط برای حل مشکلات نیست. انسان یک موجود اجتماعی است و نیاز دارد که با هم‌نوعان خود رابطه داشته باشد.

**رامتین اشتری:** هیچ انسانی کامل نیست. آدم‌ها نقص‌های خود را در ارتباط با همدیگر برطرف می‌کنند.

**علیرضا زارع:** کسی که بخواهد در همه حال بر خودش متکی باشد، دیر یا زود دچار مشکل می‌شود. باید از تجربه‌های دوستان خود استفاده کنیم.

**متولی:** یک آدم دوازده یا سیزده ساله مثل خودتان، چه تجربه‌ای دارد که در اختیار شما بگذارد؟

**علیرضا بقایی:** دوستان من خیلی کمکم می‌کنند. هر وقت دلتنگ می‌شوم در کنار آن‌ها دلتنگی‌ام رفع می‌شود. وقتی می‌خواستیم در انتخابات شورای مدرسه شرکت کنیم خیلی کمک کردند.

**رستمی:** اگر دوستان نباشند زندگی خسته‌کننده می‌شود. با پدر و مادرمان که نمی‌توانیم بازی کنیم!

**متولی:** باز هم رسیدیم به زندگی. چطور است کمی درباره‌ی زندگی حرف بزنیم. به نظرم اگر درک درستی از این کلمه داشته باشیم، تکلیف دوستی هم معلوم می‌شود. به نظر شما زندگی آدم باید چطور باشد؟

**خرم آرای:** زندگی باید هیجان داشته باشد.

**اشتری:** باید همراه با امید و موفقیت باشد.

**طباطبایی:** در زندگی باید آزاد باشیم و از

**علیرضا متولی:** می‌توانید بگویید موضوع دوست داشتن چرا برای شما مهم است و چرا باید درباره‌اش حرف بزنیم؟

**بهراد عزیزی:** چون می‌توانیم رازها و حرف‌های دلمان را با آن‌ها در میان بگذاریم.

**حمیدرضا ملک‌لو:** دوستان ما می‌توانند در زندگی به ما کمک کنند.

**کیاوش رستمی:** دوستان خوب روی ما تأثیر خوب می‌گذارند و دوستان بد تأثیر بد می‌گذارند.

**متولی:** دوست همیشه خوب است. آن‌ها که بد است، دوست نیست.

**ابراهیم خرم‌آرای:**

دوستی یک رابطه‌ی دوطرفه است. گاهی

آن‌ها مشکلات ما را حل می‌کنند. گاهی هم ما در

حل مشکلات به آن‌ها کمک می‌کنیم.

**متولی:**

چرا باید





حس می کند. ضمناً عشق فقط مربوط به روابط زن و شوهر نیست. همه‌ی ما عشق را تجربه کرده‌ایم.

**زارع:** مثل عشق به پدر و مادر؟

**متولی:** بله، اصلاً خداوند انسان را عاشق آفریده است. اگر در فطرت ما عشق نبود شاید هرگز متوجه وجود خداوند نمی‌شدیم. به خاطر همین عشق است که او را می‌پرستیم. البته بیشتر آدم‌ها عاشق مادرشان هستند و پدرشان را فقط دوست دارند.

**خرم آرای:** پس چرا وقتی

بیشتر بچه‌ها تازه شروع به حرف زدن می‌کنند، هی می‌گویند بابا، بابا!

**بقای:** شاید چون باباها پول دارند!

**رستمی:** علت عشق به مادر، شاید به خاطر زحمت زیادی است که برای بچه‌ی خود می‌کنند. زحمتی که پدرها فکرش را هم نمی‌توانند بکنند.

**متولی:** خوب، تا این‌جا با چهار ستون

زندگی خوب آشنا شدیم و فهمیدیم

که زندگی باید هدف‌مند، سالم،

عاقلانه و عاشقانه باشد. بدون

هر کدام از این‌ها، زندگی شکل

خوبی نمی‌گیرد. مثلاً یک پزشک

متخصص وقتی رفتار خوبی با

بیمارانش نداشته باشد،

چگونه می‌توانیم بگوییم زندگی خوبی

دارد؟

**اشتری:** می‌شود گفت این چهار

ستون زندگی مثل قطعه‌های پازل

هستند که اگر درست چیده شوند،

زندگی خوب می‌شود.

**متولی:** ممنونم. همین‌طور

است. بگذارید مثالی

بزنم. شما

حتماً

تربیت صحیح برخوردار باشیم.

**متولی:** باید دنبال چی باشیم؟

**اشتری:** درجات عالی.

**زارع:** باید هدف داشته باشیم و برای رسیدن به آن تلاش کنیم

**متولی:** آفرین، یکی از ویژگی‌های یک زندگی خوب هدف‌مند بودن آن است.

**رستمی:** زندگی باید سالم باشد.

**متولی:** یعنی چطوری؟

**عزیزی:** یعنی بهداشت فردی و اجتماعی را رعایت کنیم، خیرخواه دیگران باشیم و در همه‌ی کارها رضایت خدا را در نظر داشته باشیم.

**متولی:** بله، باید یادمان باشد که برای داشتن زندگی سالم باید مبارزه کنیم. اطراف ما پر از چیزهایی است که می‌خواهند

سلامت زندگی ما را از بین ببرند. برای سالم ماندن باید قوی بود و برای قوی بودن باید عاقلانه رفتار کرد. پس هدف‌مندی

و سلامت بستگی به رفتار عاقلانه‌ی ما دارد. زندگی خوب غیر از هدف‌مندی و سلامت و عاقلانه بودن دیگر چه خصوصیتی

باید داشته باشد؟

**ملک‌لو:** باید همراه با عشق باشد.

**متولی:** بسیار خوب، باز هم برگشتیم به موضوع اصلی بحث یعنی عشق و دوستی و این‌که زندگی خوب باید عاشقانه هم

باشد.

پس تا این‌جا می‌توانیم بگوییم: زندگی باید هدف‌مند، سالم، عاقلانه و عاشقانه باشد.

حالا می‌توانید عشق را تعریف کنید؟

**اشتری:** تعریفی ندارد!

**رستمی:** یعنی دوست داشتن زیاد.

**متولی:** فکر می‌کنی اگر پیاز داغ دوستی را زیاد کنیم، می‌شود عشق؟

**طباطبایی:** البته تا جایی که باعث دردسر نشود.

**متولی:** چه جور دردسری؟

**خرم آرای:** طوری نباشد که به خاطر عشق دست به کارهای احمقانه بزنیم.

**بقای:** راستی، چرا می‌گویند عاشق‌ها عقل ندارند؟

**متولی:** این حرف‌ها به خاطر بد فهمی است.

یک عاشق واقعی قبل از هر چیز باید عاقل باشد.

رابطه‌ی خداوند نیز با بندگانش یک رابطه‌ی عاشقانه است.

در جهان آفرینش، خداوند است که تمام ذرات و موجودات را مثل نخ تسبیح به هم وصل می‌کند.

هر چه آدم عاشق‌تر باشد حضورش را بیشتر

تفاوت مخلوط را با ترکیب می‌دانید. این چهار اصل مخلوط نیستند؛ یعنی مثل دانه‌های مختلف یک آجیل نیستند. بلکه ترکیب‌اند. مثل آب که از هیدروژن و اکسیژن درست شده است. اگر هیدروژن را از آب جدا کنیم دیگر آب نداریم. این چهار اصلی که درباره‌ی زندگی گفتیم نیز همین‌طور است. عشق بدون عقل و هدف و سلامت نمی‌تواند معنی پیدا کند.

**طباطبایی:** گاهی انگار خداوند به آدم‌های خوب ماموریت می‌دهد سر راه ما قرار بگیرند و با ما دوست شوند.

**متولی:** به این می‌گویند توفیق. گاهی برای توفیق داشتن و رسیدن به یک دوست خوب باید خودمان هم دنبالش باشیم و زمینه را آماده کنیم. وقتی شایستگی کسب کردیم، توفیق هم نصیب ما می‌شود. برای توفیق داشتن باید جاده‌سازی کنیم و شرایط مناسب را به وجود بیاوریم.

**رستمی:** این همان از تو حرکت، از خدا برکت است. **عزیزی:** چرا وقتی خداوند می‌داند اگر با کسی دوست شویم منحرف خواهیم شد، باز هم فرصت دوستی ما را فراهم می‌کند؟ می‌توانست کاری کند که هرگز او را نبینیم.

**متولی:** خوب، خداوند به انسان‌ها اختیار داده است تا انتخاب کنند. به‌طور خلاصه می‌توانیم چند مطلب را بگوییم. اول این که خداوند به انسان‌ها اختیار انتخاب نوع زندگی را داده است. تو خودت هستی که انتخاب می‌کنی و خیلی وقت‌ها خدا راه‌های مختلفی جلوی پایت می‌گذارد اما تو راه خوب را انتخاب نمی‌کنی. اگر آن چهار ستون زندگی را رعایت کنی، هرگز دچار اشتباه نمی‌شوی.

دوم این که خدا هر لحظه ما را امتحان می‌کند. این ما هستیم که با انتخاب‌های خود در امتحانات الهی قبول یا روزه می‌شویم. یک رفیق نادرست مثل یک گزینه است که نباید آن را تیک زد.

**ملک‌لو:** درست نیست همه‌ی تقصیرها را گردن خدا بیندازیم. اگر کمی عاقلانه رفتار کنیم، تشخیص

رفیق بد از خوب آن قدرها هم سخت نیست. **متولی:** ما وقتی لباس‌های گران‌قیمتی می‌پوشیم به راحتی آن‌ها را کثیف نمی‌کنیم اما به لباس‌های ارزان کمتر اهمیت می‌دهیم. به همین ترتیب کسانی که برای خود ارزش قائل‌اند، حیفشان می‌آید خودشان را به گناه آلوده کنند. شما قبل از هر چیز باید با خودتان دوست باشید. هیچ‌کس نمی‌تواند بدون آن که خودش را دوست داشته باشد، دوست خوبی برای دیگران باشد.

آیا به نظر شما کسی هست که خودش را دوست داشته باشد و بدون این که شنا بلد باشد خودش را به دریا بزند؟ کسانی که زندگی سالمی ندارند و غرق می‌شوند، خودشان را دوست ندارند و فن شنا در دریای زندگی را نیاموخته‌اند. بنابراین غرق می‌شوند؛ غرق در نارضایتی و نارضایتی موجب ناآرامی آن‌ها می‌شود و ناآرامی به رفتارهای غلط و بد می‌انجامد. توصیه می‌کنم با کسانی دوستی کنید که خودشان را دوست دارند و از خودشان رضایت دارند. پس اگر با کسی دوست هستید هستید کمک کنید به ارزش‌های خود بیشتر پی ببرد و حیفش بیاید که خودش را آلوده کند.

خوب، حالا می‌توانید به من بگویید ویژگی یک دوست خوب چیست؟

**اشتری:** دوست خوب کسی است که چهار ستون زندگی ما را تقویت کند.

**متولی:** یعنی مزاحم اهداف درست ما نباشد. سلامت زندگی را از ما نگیرد، رفتار و رابطه‌اش با ما عاقلانه باشد. به رابطه‌ی عاشقانه‌ی ما با خدا لطمه نزند. ضمناً زندگی خودش هدفمند، سالم، عاقلانه و عاشقانه باشد.



۷ یک رفیق نادرست مثل یک گزینه‌ی غلط است که نباید آن را تیک زد



# از تلفن بی سیم تا پیامک

علی تشویقی

نوجوان ۱۳۸۸ ماه ۵

«آقای واتسون! اگر صدایم را می شنوید، لطفاً بیایید بالا.»

این جمله، نخستین پیام تلفنی الکساندر گراهام بل به دستیارش بود که در تابلویی با روکش طلائی در دیوار دفتر مرکزی مخابرات آمریکا نصب شده است. بی شک تاکنون شخصیت‌های بسیاری از مقابل این تابلو گذاشته‌اند و پیش خود فکر کرده‌اند که اختراع این پدیده، چه قدر شور و هیجان زندگی را زیاد کرده است.

## اولین گفت‌وگو با تلفن همراه

۲۶ سال پیش در سیزده اکتبر ۱۹۸۳ نوهی الکساندر گراهام بل در آلمان با مدیر یک شرکت ارتباطات موبایل به کمک تلفن همراه ارتباط برقرار کرد. اولین تلفن همراهی که مورد استفاده قرار گرفت حدود یک کیلو وزن و ۳۲ سانتی‌متر طول داشت که آن زمان فقط ۳۰ دقیقه مکالمه با آن ممکن بود.

مخترع تلفن همراه، مارتین کوپر<sup>۱</sup> می‌گوید: فکر نمی‌کردیم بعد از دو سه دهه، نیمی از جمعیت جهان بتوانند از تلفن همراه استفاده کنند. در حال حاضر نزدیک به چهار میلیارد از شش میلیارد جمعیت جهان در حال استفاده از این وسیله‌اند.

تا به حال هیچ وسیله‌ی ارتباطی نتوانسته است چهار میلیارد فروش در مدت دو سه دهه داشته باشد، اینک خدمات پیامک به قدری فراگیر شده است که در سال گذشته هفت میلیارد پیامک در سراسر جهان فرستاده شد.

امروزه حتی روستاهای دور افتاده‌ی آفریقا که فاقد الفبای رسمی هستند با استفاده از علایم آوانگار انگلیسی توانسته‌اند با همدیگر ارتباط داشته باشند.

باید افزود پیامک شیوه‌ی زندگی و فعالیت مردم را تغییر داده است. با این که در بعضی از شهرهای بزرگ، برخی از مردم به ارسال پیامک وابستگی شدید پیدا کرده‌اند و به مرحله‌ی اعتیاد نزدیک شده‌اند، ولی واقعیت این است که پیامک در مجموع اثرات مثبت قابل توجهی را به دنیا اهدا کرده است. در حال حاضر بسیاری از کاربران بدهی قبوض تلفن، آب، برق، گاز و موارد مشابه را از طریق پیامک می‌پردازند. همین چند قلم، می‌تواند وقت زیادی را برای آنان ذخیره کند.

## اولین پیامک

اولین پیامک (SMS)<sup>۲</sup> در سال ۱۹۹۲م از شهر لندن فرستاده شد؟ متن آن چنین بود.

عید کریسمس مبارک<sup>۳</sup>

در بعضی از کشورها مثل نیجریه، دولت شماره‌های اورژانسی را در اختیار کاربران قرار داده است تا در مواقع اضطراری هشدار دهد. مواقعی مثل؛ وقوع زلزله، سونامی، طوفان‌های خشک و حتی هجوم ملخ‌ها!! تصور کنید کشاورزی با دریافت یک پیام متوجه شود تا یک ساعت دیگر لشکر ملخ‌ها به مزرعه‌ی او می‌رسد در این صورت ارزش پیامک حیاتی است.

زیرنویس

1. M.Cooper
2. (short message service) SMS
3. Merry Christmas



✓ امروز، وقتی که از مادرم متولد شدم، روز خوبی بود. پدرم، رضاخان رسیدن به پادشاهی برای هم روی شاخه‌ی درختی به زیبایی قارقار می‌کرد!

✓ امروز، یک روز از دیروز بزرگ‌تر شدم. پدرم، هنوز به سختی زحمت می‌کشید تا به پادشاهی برسد. او برای این کار از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد و حتی اگر پایش می‌رسید، به خاطر رسیدن به پادشاهی، آدم هم می‌کشت. چون که پادشاهی، چنان کیفی برایش داشت که نگو و نپرس!

# از دفترچه‌های خاطرات شاه!

احمد عربلو



✓ امروز احساس می‌کنم که آدم - نه ببخشید شاه - خیلی خوبی هستم. آمریکایی‌ها حسابی دور و برم من می‌پلکند و من هم برای قدرشناسی از آن‌ها هر چه می‌گویند گوش می‌کنم و اجازه می‌دهم نفت و پول وطن را بچاپند. طوری که نمی‌شود چون ما حالا حالاها نفت داریم و با چند قلوپ نفت که آن‌ها ببرند، چیزی کم نمی‌شود! در عوض بنده برای خودم پادشاهی می‌کنم و کیف می‌کنم و برای آمریکایی‌ها دعا می‌کنم که الهی صد سال زنده باشند!

✓ امروز توی مجلس خودمان! یک قانونی را تصویب کردیم که اسم آن کاپیتولاسیون بود. اسم قشنگی داشت! قرار شد آمریکایی‌ها توی این وطن کمی آزاد باشند و هر غلطی که دلشان خواست بکنند و ما هم جرئت نداشته باشیم حرفی به آن‌ها بزنیم؛ یعنی هر کاری که کردند، خودشان می‌دانند با خودشان. اما اگر ما حتی یکی از سگ‌های آن‌ها را خدای ناکرده، زبانم لال با ماشین زیر گرفتیم، آن‌ها حق دارند ما را محاکمه کنند. خیلی قانون خوشگلی بود! اما حیف که مردم زیر بار این قانون نرفتند و گفتند ننگ آور است و آن قدر شلوغ کردند که مجبور شدیم آن را لغو کنیم و دل آمریکایی‌های عزیزمان را به درد آوریم.

✓ امروز خبر دادند که عده‌ای از مردم بی‌خود و بی‌جهت ریخته‌اند توی خیابان‌ها و داد می‌زنند که ما شاه نمی‌خواهیم و از این حرف‌ها. البته ما باور نکردیم. بنابراین رفتیم پشت‌بام کاخمان و هی این طرف و آن طرف را نگاه کردیم تا بلکه کسی را ببینیم اما متأسفانه ندیدیم. چون که اطراف کاخ ما پر از دار و درخت بود و در شب چیزی معلوم نبود.

✓ امروز آقای ازهاری که از نوکران حلقه به گوش ما بود، آمد نزد ما و گزارشی داد که: «ای آقا! یک عده‌ای نوار گذاشته‌اند و آن را از بلندگوها پخش می‌کنند که ما خیال کنیم مردم تظاهرات می‌کنند و شعار می‌دهند. شما خیالتان راحت باشد. ما نوارها را پیدا می‌کنیم و همه را می‌شکنیم!»

✓ امروز به ما خبر دادند که مردم ریخته‌اند توی خیابان‌ها و هی شعار می‌دهند که:  
ازهاری بیچاره، بازم بگو نواره، نوار که پا نداره!

من از این شعر خیلی خوشم آمد، چون که وزن و آهنگ قشنگی داشت. اما ازهاری آن را نپسندید و گفت همان شعر «تا شاه کفن نشود، این وطن نشود» بهتر است. من فرمودم مرد حسابی، این شعر که وزن و قافیه ندارد او هم گفت صبر کنید به وزن و قافیه‌اش هم می‌رسید!

✓ امروز تصمیم گرفتیم که برای هواخوری کمی از ایران فرار کنیم! البته برای استراحت می‌رفتیم، چون که مردم پدر مرا درآورده بودند و هی می‌گفتند که ما شاه نمی‌خواهیم که نمی‌خواهیم. ما هم با خودمان گفتیم دست شهبانو را بگیریم و برویم کمی در خارج از کشور آواره شویم تا بلکه آب‌ها از آسیاب بیفتد و دوباره برگردیم.

✓ امروز شنیدیم که در ایران، انقلاب پیروز شد و ما هم دست از پا درازتر همان جا توی خارجه مانده‌ایم. حالا مریض شده‌ایم و مریضی ما طولانی شده. چاره چیست، باید راه پدر را ادامه دهیم. این‌جا پایان خط است.





زنده‌یاد دکتر سعید  
کاظمی آشتیانی

# علم ژنتیک و شبیه‌سازی

مجید عمیق

بدن ما از میلیاردها سلول بسیار کوچک ساخته شده است. درون هر کدام از آن‌ها هسته‌ای وجود دارد که فعالیت‌های سلول را تنظیم می‌کند. درون هسته‌ی سلول نیز ذراتی با دستورالعمل‌های لازم برای تعیین ویژگی‌های ظاهری شما و نحوه‌ی کار اندام‌های بدن وجود دارند. به هر یک از این دستورها ژن می‌گویند و مطالعه درباره‌ی این ژن‌ها دانش ژنتیک نام دارد.

در گذشته مردم انتقال ویژگی‌های ظاهری مثل شکل بینی و گوش و رنگ مو را از نسلی به نسل بعدی امری طبیعی تصور می‌کردند. اما درباره‌ی علت آن چیزی نمی‌دانستند. سرانجام پس از تحقیق فراوان در قرن بیستم دانشمندان به وجود ژن‌ها در هسته‌ی سلول‌ها پی بردند و فهمیدند که ژن‌ها به عنوان ماده‌ی وراثتی عمل می‌کنند. امروزه دانشمندان می‌توانند بخش‌هایی از ژن‌ها را جدا و جایگزین ژن‌های دیگر کنند. حتی آن‌ها می‌توانند ژن‌ها را در آزمایشگاه همانندسازی کنند.

شبیه‌سازی، دست‌کاری ژن‌های جانداران و ژن درمانی موضوع هیجان‌انگیزی است که اگر ما به حقیقت آن پی ببریم آگاهانه‌تر می‌توانیم در مورد چگونگی بهره‌گیری انسان از این دانش نوین صحبت کنیم.

زندگی همه‌ی ما از یک تخم تک سلولی آغاز شده است که از آمیختن سلول جنسی نر با سلول جنسی ماده پدید می‌آید. سلول جدید تقسیم می‌شود و این تقسیم سلولی ادامه پیدا می‌کند تا آن‌که میلیاردها سلول به وجود می‌آیند. سلول‌های جدیدی که از سلول تخم تشکیل می‌شوند همگی یکسانند. این سلول‌ها را سلول‌های بنیادی می‌نامند.

## ساختن اندام‌های انسان

مهندسين ژنتیک درصددند به کمک این دانش اندام‌های جانوران، مانند کبک یا کلیه‌ی آن‌ها را به انسان‌های نیازمند پیوند بزنند. در حالت عادی بدن انسان اندام پیوندی را پس می‌زند. اما اگر این اندام دارای برخی از ژن‌های انسان باشد احتمال پس‌زدن آن بسیار کاهش می‌یابد. این روش هنوز در مراحل اولیه‌ی تحقیق قرار دارد.

شاید شما نام **رویانا** (گوسفند شبیه‌سازی شده) و **حنا** (بز شبیه‌سازی شده) را در خبرهای علمی شنیده یا دیده باشید و سؤال‌هایی درباره‌ی شبیه‌سازی و تولید نوزادان آزمایشگاهی برایتان پیش آمده باشد. پاسخ به این پرسش‌ها نیازمند درک بهتر دانش ژنتیک و شناخت کافی از بدن انسان است.





## مهندسان ژنتیک در رویاندن اندام‌های جدید از راه کشت سلول‌های بنیادی موفقیت‌های بسیاری به دست آورده‌اند

پرورش لاله گوش بر  
روی بدن موش



### سلول‌های بنیادی

سلول‌های بنیادی نخستین سلول‌هایی‌اند که هنگام فرآیند تقسیم سلولی از یک سلول بارور شده به وجود می‌آیند. مهندسان ژنتیک در رویاندن اندام‌های جدید از راه کشت سلول‌های بنیادی موفقیت‌های بسیاری به دست آورده‌اند. البته استفاده از جانوران در علم ژنتیک انتقادهای زیادی در پی داشته است. گروهی از مردم بر این باورند که این کار شیوع بیماری‌های ویروسی جانوری را در بدن انسان موجب می‌شود و سلامت جامعه‌ی جهانی را به خطر می‌اندازد. از میان تمام روش‌های ژنتیکی نوین، شبیه‌سازی جنجال برانگیزترین آن‌هاست. در این روش ابتدا هسته‌ی تخمک را بیرون می‌کشند و سپس هسته‌ی سلول دیگری را جایگزین آن می‌کنند. پس از آن که سلول تخم با ضرابان الکتریکی تحریک شد، فرآیند تقسیم سلولی با هسته‌ی جدید آغاز می‌شود. سلول‌های جدیدی که در فرآیند تقسیم سلولی به وجود می‌آیند از لحاظ ساختمان ژنی دقیقاً شبیه هسته‌ی سلول جدید هستند. گوسفندی به نام دالی پر آوازه‌ترین گوسفندی بود که در سال ۱۹۹۶ میلادی با روش جابه‌جایی هسته‌ی سلول متولد شد.

یان ویلموت، جنین‌شناس اسکاتلندی هسته‌ی سلول تخمک یک گوسفند ماده‌ی اسکاتلندی سیاه را بیرون آورد و بعد هسته‌ی سلول یک گوسفند ماده‌ی سفید را جایگزین آن کرد. نتیجه‌ی کار تولد یک گوسفند سفید بود که دالی نام گرفت. دالی ویژگی‌های گوسفند سفید را به ارث برده بود و هیچ نشانی از ماده‌ی وراثتی گوسفند سیاه در آن وجود نداشت. دالی در هشت سال قبل در اثر ابتلاء به بیماری ریوی و التهاب مفاصل تلف شد.

### شبیه‌سازی در ایران

پژوهشگاه رویان ایران به‌عنوان یکی از مراکز پیشرو در ارایه‌ی خدمات درمان باروری در سال ۱۳۶۹ با همت زنده‌یاد دکتر سعید کاظمی آشتیانی و گروهی از همکاران پرتلاشش تأسیس شد. از سال ۱۳۸۰ این پژوهشگاه وارد عرصه‌ی تحقیقات

### سلول‌های بنیادی

نیز شد و با دست‌یافتن بر فناوری شبیه‌سازی موفق شد نخستین گوسفند شبیه‌سازی شده (رویانا) و بز شبیه‌سازی شده (حنا) را به جامعه‌ی علمی ایران ارایه دهد. نخستین گوساله‌ی شبیه‌سازی شده‌ی ایران (بنیانا) در بیستم تیر ۱۳۸۸ در سلامت کامل متولد شد. دومین گوساله‌ی شبیه‌سازی شده نیز به نام تامینا در سوم مرداد ۱۳۸۸ به دنیا آمد.

کشور ما در حال حاضر جزو معدود کشورهای صاحب توانمندی در شبیه‌سازی انواع حیوانات مزرعه است. پژوهشگران این پژوهشگاه امیدوارند پروژه‌ی تولید داروهای نوترکیب را از این طریق به ثمر رسانند. بهره‌گیری از فناوری شبیه‌سازی و مهندسی ژنتیک در تولید داروهای پروتئینی گران‌قیمت و کمیاب بهترین راهکار تولید این داروها با قیمت مناسب است که می‌تواند مشکل وابستگی و نیاز کشور به واردات داروهای خاص را حل کند.



# همزاد



جعفر ابراهیمی (شاهد)  
تصویرگر: مرتضی یزدانی



نیمه‌های شب بود که تو آمدی و به من اشاره کردی که به دنبالت بیایم. من هم دنبالت به راه افتادم. ماه در آسمان لبخند می‌زد، درست مثل کودکی‌های تو.

تو گفتی: «عجله کن!» و من عجله کردم. از باغی گذشتیم که پر از درخت گلابی بود. صدای جیرجیرک‌ها مرا به یاد آن روزها انداخت که هوا همیشه بوی نارنج می‌داد. تو مرا به سوی تپه‌ای راهنمایی کردی و گفتی: «آن‌جاست، پشت آن تپه!»

و من به دنبالت تو از تپه بالا رفتم. تپه بوی گون می‌داد و بوی شب چهارشنبه‌سوری و بوی خاک باران‌خورده.

از بالای تپه، آبادی را نشانم دادی و گفتی: «آن‌جاست!» و من سرازیر شدم. وارد جاده‌ی پایین تپه که شدیم، تو آرام ایستادی. آهی کشیدی و چشم‌هایت اشک‌باران شد و من ندانستم چرا و نپرسیدم چرا؟ ولی یک‌باره احساس کردم که بیست سال کوچک‌تر شده‌ای. احساس کردم بیست سال کوچک‌تر شده‌ام.

نیمه‌های شب بود؟ نه، روز بود! نیمه‌های شب بود که تو آمدی؛ اما حالا روز بود، نیمه‌های روز بود.

روی جاده جای چرخ‌های ارابه‌ای دیده می‌شد. ارابه‌ای که شاید چند لحظه پیش به سوی آبادی رفته بود. جاده بوی گندم و بلدرچین می‌داد. تو دوباره آبادی را نشانم دادی و گفتی: «آن‌جاست! می‌بینی؟»

و من خانه‌های آبادی را از دور تماشا کردم. از دودکش خانه‌ها دود به هوا برمی‌خاست. بوی نان تازه در هوا پیچیده بود. مثل این که باران هم می‌بارید. نم‌نم می‌بارید. باران را از دور تماشا کردم. اولین بار بود که باران را از دور تماشا می‌کردم.

وارد آبادی که شدیم، تو گفتی: «از این جا به بعد را خودت بهتر می‌شناسی. حالا راه بیفت که برویم.»

و من راه افتادم. ما راه افتادیم. من جلو بودم و تو عقب بودی، یا شاید تو جلو بودی و من عقب بودم؛ فرقی که نمی‌کرد. کوچه‌ها باریک بودند و گل آلود و خانه‌ها کوتاه بودند. وقتی دستم را دراز می‌کردم، به پشت‌بام خانه‌ها می‌خورد. کوچه‌ای آشنا و باریک ما را با خود می‌برد.

جلوی یک دروازه‌ی چوبی ایستادیم. دروازه را موربانه‌ها سوراخ‌سوراخ کرده بودند. اما مثل همان بیست سال پیش قهوه‌ای بود. نمی‌دانم تو در را بازی کردی یا من، ولی صدای در را یادم هست. جیرجیر صدا می‌کرد. انگار صد سال بود که باز نشده بود.

توی حیاط یک گل آفتاب‌گردان روئیده بود. گنجشکی روی شاخه‌ی آن نشسته بود و جیک‌جیک می‌کرد. بال‌های گنجشک رنگی بود؛ شبیه رنگین‌کمان. تو گفتی: «این گنجشک باران را دوست دارد و نوکش آبی است!»

من خندیدم. تو اما نپرسیدی که چرا خندیدم و من هم نفهمیدم که چرا خندیدم!

زنجیری زنگ‌زده به در آویزان بود که هم چفت در بود و هم کوبه‌ی در. چند بار تکانش دادم که بیایند و در را باز کنند. در، اما خودش باز شد. باز بود. ما وارد خانه شدیم. خانه تاریک بود، مثل شب بی‌مهتاب. من تو را گم کردم. شاید هم تو مرا گم کردی. دیگر تو نبود، من بودم، در تاریکی اما همه‌جا را می‌شناختم. از سه پله‌ی گلی که در دهلیز بود و به سوی اتاق بالا می‌رفت، بالا رفتم. وارد اتاق شدم. به سوی تاقچه رفتم. می‌دانستم که روی تاقچه یک بطری شیشه‌ای دارم و توی آن گل‌هایی را که از گندم‌زار چیده بودم، گذاشته‌ام. گل‌ها به رنگ بنفش بودند. بوی عجیبی داشتند! شبیه بوی بلدرچین با کمی بوی ده‌سالگی. آب بطری را عوض کردم. بعد دیدم که هوا روشن است و دیگر اتاق تاریک نیست.

وسط اتاق کرسی هنوز بود. کنار کرسی نشستم و پاهایم را زیر کرسی بردم و ناگهان از سرما لرزیدم. یادم آمد که برف زیادی باریده است و همه‌ی راه‌ها از برف بسته شده است. یادم آمد که تو نیستی. صدایت کردم. تو صدایت از دهلیز می‌آمد. شاید هم از خیلی دور می‌آمد.

پنجره‌ی بالای سرم باز شد. پنجره به پشت‌بام همسایه باز می‌شد. خاله سلطان را دیدم؛ زن همسایه‌مان را. سرش را از پنجره آورد توی اتاق و گفت: «چرا نشسته‌ای؟ پاشو که بره‌ها تشنه‌اند.»

از دهانش بخار بیرون می‌ریخت و گیسوانش را حنا بسته بود. برخاستم و به طویله رفتم. بره‌ها تشنه بودند.

آبشان دادم و برایشان یونجه‌ی تازه خُرد کردم. بعد، صدای تو را شنیدم که آواز می‌خواندی و چه‌قدر صدایت

شبیه صدای ده‌سالگی من بود. تو می‌خواندی و من گوشم به آوازت بود:

«یادت آمد؟ چشم ما آن روز

آسمانی صاف و زیبا داشت

کودک ده‌ساله‌ای بودیم

خنده‌ی ما بوی صحرا داشت!»

صدایت را شنیدم، اما خودت را ندیدم. رفتم توی اتاق کنار طویله. مادرم نشسته بود کنار صندوق چوبی و داشت لباس‌های رنگارنگی را از توی صندوق بیرون می‌آورد و می‌خندید. لباس‌ها بوی نفتالین می‌دادند.

کنار مادرم نشستم و او از توی صندوق، به زرد و بزرگی بیرون آورد و گفت: «این به یادگاری مادر بزرگ خدا بیامرزم است، مال تو!»

به را گرفتم و بویدم. بوی نفتالین نمی‌داد. بوی پاییز می‌داد و بوی دو-سه تا کلاغ و بوی چنارها در باد. ناگهان چشمم به دیوار خانه افتاد. چه نقش‌های عجیب و زیبایی روی دیوار بود! مادرم تازه دیوارها را با خاک سفید رنگ انداخته بود؛ دو روز قبل از شب چهارشنبه‌سوری.

من در پستی و بلندی‌های دیوار و بر خط‌ها و جای پای جارویی که مادرم با آن دیوارها را رنگ زده بود، کاروانی را دیدم. یک کاروان شتر که به سوی کوهستان می‌رفت و خورشید در کوهستان بود. بره‌ای دنبال شترها می‌دوید. زنگوله‌اش صدا می‌کرد.

ناگهان در زدند. دویدم و در را باز کردم. درست به خاطر ندارم، شاید تو بودی که دودیدی و در را باز کردی.

پشت در، پدرم بود. چشم‌های آبی‌اش می‌خندید و آب‌نباتی توی دهانش بود که داشت می‌مکیدش و هندوانه‌ای در دستش بود....

مادرم لامپا را روشن کرد. من به اتاق بالای دهلیز رفتم که به گل‌هایی که از گندم‌زار چیده بودم، سری بزنم. تو را دیدم که کنار تاقچه ایستاده بودی و داشتی گل‌ها را می‌بویدی.

گفتی: «گل‌های خوبی هستند. بوی خوبی دارند. فقط دو-سه تا ماهی قرمز کم دارند!»

من خندیدم و تو نپرسیدی که چرا خندیدم و من هم نفهمیدم که چرا خندیدم؟ تو ناگهان چهره‌ات تغییر کرد. غمگین شدی، بیست سال پیرتر شدی و گریه کردی. من هم بیست سال پیرتر شدم و گریه کردم. بعد با هم خم شدیم و کف خاکی اتاق را بوسیدیم. تو گفتی: «این جا بود که تو به دنیا آمدی.»

من گفتم: «درست همین جا بود که ما به دنیا آمدیم.» از بیرون، صدای اذان می‌آمد. فکر می‌کنم ماه رمضان شده بود. مادرم داشت نان می‌پخت؛ چون کم‌کم اتاق داشت پر از دود هیزم می‌شد و چشم‌های ما اشک می‌افتاد.

\*\*\*

شب بود که از تپه سرازیر شدیم و آبادی را پشت سر گذاشتیم. نه، شب بود که تو از من جدا شدی، روز بود که من از خانه رفتم. تو در خانه ماندی؛ در جایی که به دنیا آمده بودیم. به گمانم تو در میان سایه‌ی دیوارها گم شدی. من دیگر تو را ندیدم. تو هم دیگر مرا ندیدی. شاید بیست سال دیگر که پیرتر بشوم و تو پیرتر بشوی، همدیگر را در خانه‌ی زادگاهمان ببینیم. نمی‌دانم. شاید!



## ابزارهای پرداخت

حسین فتاحی

حتماً می‌دانید یک نوشته از جمله‌هایی تشکیل می‌شود که اکثر آن‌ها با هم فرق دارند. بعضی جمله‌ها خبری را به ما می‌دهند، بعضی اطلاعاتی را به ما می‌گویند، بعضی سؤالی را طرح می‌کنند و بعضی توصیف حالت، شکل و اندازه‌ی چیزی یا کسی هستند.

در داستان جمله‌ها نقش‌های متفاوتی دارند و می‌توانیم آن‌ها را به ابزارهای نوشتن تشبیه کنیم. شاید در حالت عادی وقتی داستانی را می‌خوانیم، متوجه این تفاوت‌ها نباشیم. اما اگر در جمله‌های یک داستان دقیق شویم انواع جمله‌هایی را می‌بینیم که پشت‌سرهم قرار می‌گیرند، فضای داستان را برای ما تصویر می‌کنند و ما را با شخصیت‌ها و حوادث همراه می‌سازند.

به‌طور کلی، در یک داستان، جمله‌ها، به سه صورت یا حالت ظاهر می‌شوند.

شکل اول، جمله‌هایی هستند که داستان را برای ما نقل می‌کنند. جمله‌هایی که انگار نویسنده به کمک آن‌ها، داستان را روایت می‌کند، اطلاعاتی از فضای داستان، شخصیت‌ها و زمان و مکان به ما می‌دهد.

شکل دوم، جمله‌هایی هستند که شخصیت‌های داستان و فضا و مکان را توصیف می‌کنند.

شکل سوم، جمله‌هایی که وقایع و اتفاق‌های داستان،

بگومگوها، صحبت‌ها و دعوایها را نشان می‌دهند. حالا با این دید و با این نگاه به داستان هم‌زاد نگاه کنید. داستان با این جمله شروع می‌شود: «نیمه‌های شب بود که تو آمدی و به من اشاره کردی که به دنبالت بیایم. من هم دنبالت راه افتادم.» این دو جمله داستان را شروع و روایت می‌کنند. اما جمله‌ی سوم: «ماه در آسمان لبخند می‌زند.» توصیف آسمان و ماه است. ماهی که به نظر نویسنده زیباست و به ما لبخند می‌زند.

داستان را ادامه می‌دهیم: «تو گفتی عجله کن و من عجله کردم.» این جمله، یک اتفاق است. یک صحنه‌ی داستانی. جمله‌های بعدی: «از باغی گذشتیم که پر از درخت گلایی بود. صدای جیرجیرک‌ها مرا به یاد آن روزها انداخت که هوا همیشه بوی نارنج می‌داد.» این جمله‌ها توصیف فضای باغ و درخت‌ها و بوی آن‌هاست.

«تو مرا به سوی تپه‌ای راهنمایی کردی و گفتی: «آن‌جاست، پشت آن تپه!» و من به دنبال تو از تپه بالا رفتم.» این جمله‌ها، صحنه‌ی زنده‌ای از بالا رفتن شخصیت راوی از تپه است. راوی که به دنبال دوستش از تپه بالا می‌رود. «تپه بوی گون می‌داد و بوی شب چهارشنبه‌سوری و بوی خاک باران‌خورده.»

باز توصیف تپه و بوی گل‌ها و سبزه‌های روی آن. «از بالای تپه آبادی را نشانم دادی و گفتی: «آن‌جاست!» و من راه افتادم. ما راه افتادیم. من جلو بودم و تو عقب بودی. یا شاید تو جلو بودی و من عقب بودم.» این جمله‌ها هم صحنه‌های دیگری از داستان هستند. با خواندن آن‌ها، انگار ما این دو نفر را می‌بینیم که به دنبال هم از تپه‌ها بالا و پایین می‌روند.

«کوچه‌ها باریک بودند و گل‌آلود و خانه‌ها کوتاه بودند.» این دو جمله هم توصیف کوچه‌ها و خانه‌ها هستند. می‌بینید که اگر، همین‌طور، جمله جمله داستان را بخوانیم و جلو برویم، می‌توانیم، هر جمله‌ای را در یکی از این سه دسته قرار دهیم؛ یعنی هر جمله، یا روایت و نقل داستان است، یا توصیف فضا و مکان داستان یا نشان‌دهنده‌ی صحنه‌ای از داستان.

حالا داستان‌های دیگری بخوانید و جمله‌های آن‌ها را با دقت دسته‌بندی کنید و ببینید که چگونه نویسنده، با کنار هم قرار دادن این جمله‌ها، داستانش را نوشته است. در اصطلاح داستان‌نویسی، این سه شکل جمله، ابزارهای پرداخت داستان شناخته شده‌اند.

تصویرگر: سام سلماسی

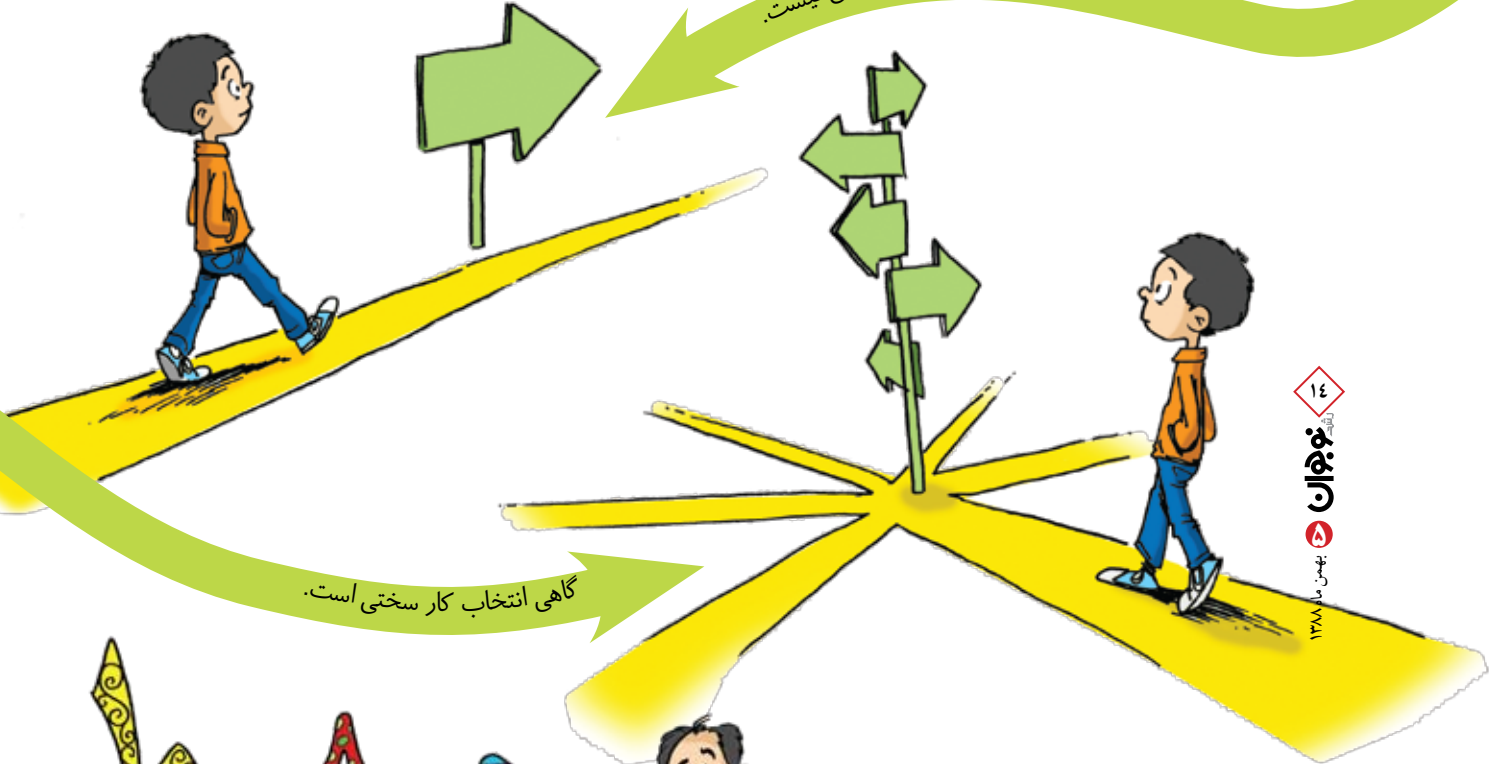
ابراهیم اصلانی

# انتخاب



پنجره‌ای به زندگی

گاهی انتخاب کار سختی نیست.



۱۴  
نوجوان  
بهمن ماه  
۱۳۸۸

گاهی انتخاب کار سختی است.

گاهی برای انتخاب، به شرایط و امکانات توجه نمی‌کنی.



گاهی در انتخاب، فقط به دیگران نگاه می‌کنی.



گاهی در انتخاب، دچار تردید می‌شوی.



گاهی حتی مجبوری بین دو چیز که دوست‌شان نداری، یکی را انتخاب کنی.

پوچان  
بهمن ماه ۱۳۸۸

انتخاب‌ها نشان‌دهنده‌ی افکار و ارزش‌های ما هستند.



هرچه آگاهی و دانش بیشتری داشته باشی، بهتر می‌توانی انتخاب کنی.



# راز نقاب‌های طلایی

## کشفیات جدید در باره‌ی فراعنهی مصر

زرین تاج اصلانیان



سرزمین افسانه‌ای مصر باستان هیچ‌گاه تازگی و جذابیت خود را از دست نمی‌دهد. باستان‌شناسان هر چند وقت یک‌بار با کشفیات جدیدی از بقایای آثار باستانی روبه‌رو می‌شوند که قرن‌هاست زیر شن‌های داغ کویر بزرگ مصر خفته‌اند. آن‌چه سال گذشته پس از انجام حفاری‌های گسترده در محلی به نام «بوتی» در ۴۰۰ کیلومتری قاهره به دست آمد برای همه، حتی باستان‌شناسان باورنکردنی بود. کشف ناگهانی و دسته‌جمعی ۱۰۵ جسد مومیایی شده آن هم یک‌جا، در یک غار سنگی همه را حیرت زده کرد. این اجساد که همگی از اشراف و شاهزادگان بودند، برگ جدیدی از تاریخ مصر باستان را به همراه داشتند. تاریخ به خاک‌سپاری آنان به ۲۰۰۰ سال پیش برمی‌گردد.

این مقبره در واقع جزئی از مقبره‌ی بزرگی است که در سال ۱۹۹۳ کشف شد. اغلب آنان نیز از سران بزرگ نظام آن دوره بوده‌اند. آن‌چه شگفت‌آور به نظر می‌رسد کشف این ۱۰۵ تابوت نیست، بلکه کشف پاپیروسی بود که خبر از مقبره‌ی دیگری در همان حوالی می‌داد. طبق این سند باید ده هزار تابوت دیگر در شعاع پنجاه کیلومتری این محل وجود داشته باشد!! کشف چنین مجموعه‌ای آن‌هم با اطلاعات و مشخصاتی که همراه آنان به خاک سپرده شده است، می‌تواند نقطه‌ی عطفی در تاریخ باستان‌شناسی مصر باشد.

شاید برای برخی باور کردن این رقم، غیر ممکن باشد! چگونه می‌شود ده هزار گور را در چنین منطقه‌ای به دست آورد؟ ولی باید بدانید در این منطقه





ابتدا آمون (ناپیدا) نام داشت. تا این که یکی از فراعنه‌ی مصر به نام آمون هوتپ (دوستدار آمون)، پرستش خدای خورشید، «آتون» را رواج داد و خود را آخناآتون (کسی که آتون از او راضی است) نامید. چون فکر می‌کرد خورشید سرچشمه‌ی زندگانی است. آن‌ها معتقد بودند که خورشید در روز ستاخیز مجدداً به نورافشانی خواهد پرداخت و مردگان پس از دمیده شدن جان تازه‌ای به آنان به پا خواهند خواست و در برابر خورشید قرار خواهند گرفت. از همین رو مردگان را در مسیر تابش خورشید دفن می‌کردند.

آن‌ها بر چهره‌ی مردگان، نقابی از جنس طلا می‌زدند، چون معتقد بودند پس از مرگ چهره‌ی طبیعی انسان بر اثر فاسد شدن تیره و تبا می‌گردد و چنین چهره‌ای شایستگی رویارویی با خورشید را ندارد. از این رو چهره‌ی سیاه مردگان را با نقابی زرین می‌پوشاندند تا مرده با روی روشن در برابر خورشید ظاهر شود و به اصطلاح شرم‌منده نباشد!!

بردگان و مصریان فقیر نیز به واسطه‌ی تهی دستی، به جای زر لعاب زرد رنگی را پس از مرگ بر چهره‌شان می‌مالیدند. این لعاب، پس از خشک شدن، درخشش و روشنایی مختصری داشت که تهی‌دستان را راضی نگاه می‌داشت!!

گور به قدری فراوان است که روستاییان محلی، پس از یک جست‌وجوی ساده، سنگ‌های آن‌ها را برداشته و به مصارف خانه‌سازی می‌رسانند. البته این‌ها گورهای معمولی هستند. چرا که شاهزادگان و اشراف، یا در غارها دفن شده‌اند، یا در لایه‌های عمیق‌تر زمین.

اکثر این غارها، غارهای طبیعی نیست بلکه غارهایی است که در ارتفاعی بالاتر از سطح زمین به صورت مصنوعی و به دست بشر روی سینه‌ی کوه حفر شده است. این که فراعنه، همیشه دوست داشتند بالاتر از سطح زمین جای داده شوند شاید به این علت باشد که آنان جاه و منزلت خود را بسیار فراتر از این‌ها می‌دانستند.

البته به گفته‌ی برخی باستان‌شناسان فراعنه معتقد بودند روح، پس از مرگ در بدن باقی می‌ماند و بعد از سپری شدن مدتی، آرام آرام جسد را ترک می‌کند. براساس این نظریه، فراعنه و برخی دیگر از اقوام ابتدایی، می‌پنداشتند اگر جسد را در محلی مرتفع قرار دهند، روح، می‌تواند راحت‌تر به آسمان برود. از این رو، برخی اجساد را حتی در قلعه‌ی کوه‌ها دفن می‌کردند. به اعتقاد آن‌ها خدای دنیای مردگان، «آنوبیس» مرده‌ها را به دنیای پس از مرگ راهنمایی می‌کرد.

از آن‌جا که شغال‌ها معمولاً در گورستان‌ها پرسه می‌زدند، مصریان آنوبیس را به صورت موجودی با بدن انسان و سر شغال تصور می‌کردند. همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که مصریان باستان به جهان پس از مرگ، اعتقاد راسخ داشتند. خدای بزرگ مصریان

**سیل اشک**

خدای زراعت و کشاورزی مصریان «اوزیریس» نام داشت. او بعد از کشته شدن به دست برادر حسودش، خدای دنیای مردگان شد. هر سال وقتی رود نیل طغیان می‌کرد، مصری‌ها فکر می‌کردند، همسر باوفای اوزیریس است که در سالگرد فوت شوهرش اشک می‌ریزد و دشت‌های اطراف نیل را در خود غرق می‌کند.

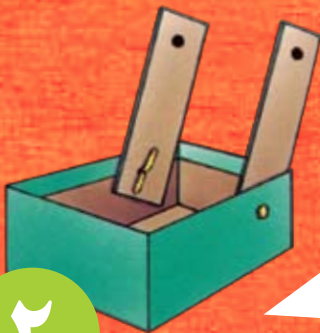


# برای خود جرثقیل بسازید

محمود سالک

در گورستان‌های ماشین یا محوطه‌های نگهداری ضایعات فلزی، از نیروی الکترومغناطیس برای راه‌اندازی جرثقیل‌های عظیمی استفاده می‌شود که توده‌های بزرگ آهن و فولاد را از جایی به جای دیگر انتقال می‌دهند. شما هم می‌توانید برای خود یک جرثقیل بسازید و آن را به یک آهن‌ربای الکتریکی مجهز کنید. جرثقیل شما نیز می‌تواند ماشین‌های مدل کوچک را از زمین بردارد و جابه‌جا کند.

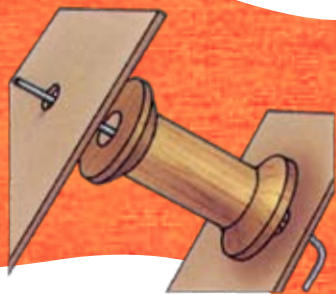
## روش ساخت



با استفاده از قیچی دو سوراخ در دو سر قطعات مقوایی به وجود آورید و با استفاده از بست‌های فلزی یک سر آن‌ها را همانند شکل به کناره‌های جعبه‌ی مقوایی وصل کنید.



با پیچاندن سیم ۵۰ سانتی‌متری به دور پیچ آهنی، آهن‌ربای الکتریکی را بسازید. فراموش نکنید که مقداری از دو انتهای سیم آزاد باشد. به کمک نوارچسب سیم را در جای خود محکم کنید.



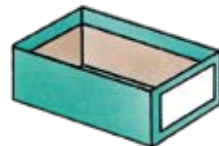
در مرحله‌ی بعد باید قرقره را به سرهای آزاد قطعات مقوایی وصل کنید. برای این کار، یکی از گیره‌های فلزی را باز و صاف کنید و از درون سوراخ قرقره بگذرانید. سپس آن را از سوراخ‌های دو سر آزاد قطعات مقوایی عبور دهید و همانند شکل خم کنید تا قرقره در جای خود بماند.

وسایل مورد نیاز

- ۵۰ سانتی‌متر سیم دارای روکش پلاستیکی که دو سر آن لخت شده باشد.
- دو قطعه مقوای ضخیم به ابعاد  $4 \times 30$  سانتی‌متر
- قیچی
- دو گیره‌ی کاغذ فلزی
- یک مداد بلند
- نوارچسب
- نخ
- یک پیچ آهنی به طول ۲ سانتی‌متر



- یک جعبه‌ی مقوایی باریک



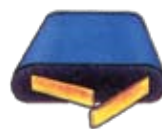
- دو بست کاغذ



- یک قرقره‌ی خالی



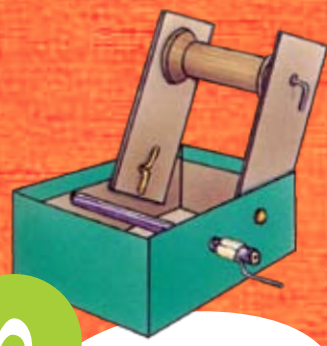
- یک باتری ۴/۵ یا ۶ ولتی





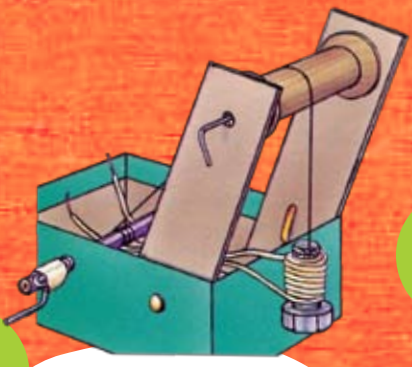
۴

یک سر گیره‌ی فلزی دیگر را باز کنید و همانند شکل آن را با نوار چسب به انتهای مداد ببندید تا حالت یک دسته را پیدا کند.



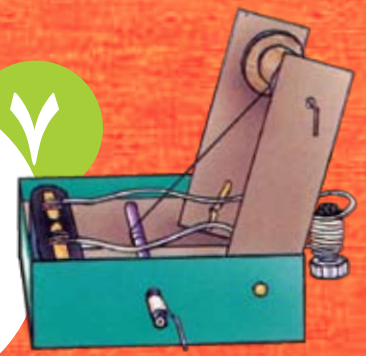
۵

با استفاده از قیچی دو سوراخ در وسط دیواره‌های دراز جعبه به وجود آورید. سپس مداد را از این دو سوراخ عبور دهید.



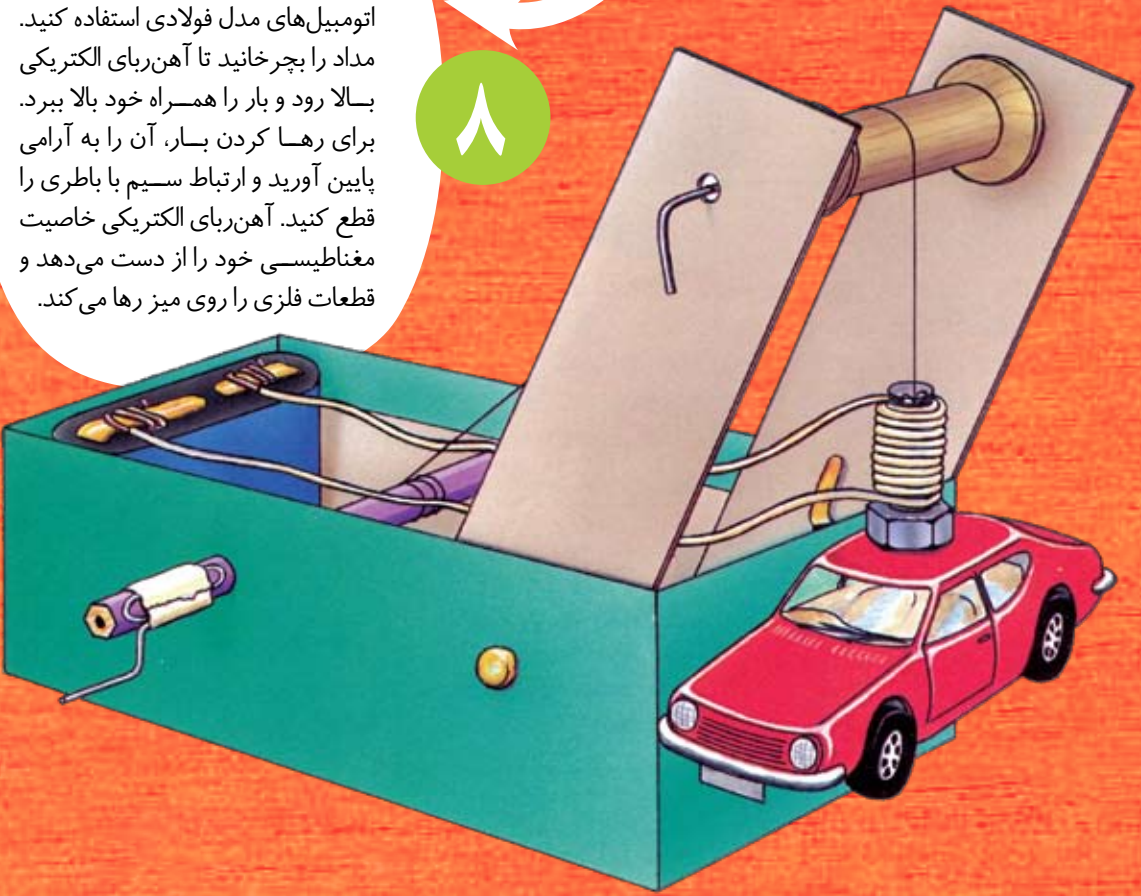
۶

یک سر نخ را به آهن‌ربای الکتریکی ببندید و آن را از روی قرقره عبور دهید و سر دیگر را به مداد گره بزنید. به این ترتیب باید بتوانید با پیچاندن دسته‌ی مداد، آهن‌ربای الکتریکی را بالا و پایین ببرید.



۷

جعبه را روی یک میز یا سطح صاف بگذارید و دو سر لخت و آزاد سیم را به باطری وصل کنید. حالا پیچ فلزی، مغناطیسی یا آهن‌ربایی می‌شود.



۸

اکنون می‌توانید از جرثقیل خود برای بلند کردن پین‌ها، گیره‌های فلزی یا اتومبیل‌های مدل فولادی استفاده کنید. مداد را بچرخانید تا آهن‌ربای الکتریکی بالا رود و بار را همراه خود بالا ببرد. برای رها کردن بار، آن را به آرامی پایین آورید و ارتباط سیم با باطری را قطع کنید. آهن‌ربای الکتریکی خاصیت مغناطیسی خود را از دست می‌دهد و قطعات فلزی را روی میز رها می‌کند.



# آنفلوآنزا هیولا نیست!

دکتر افسانه سنه

بیمه ماه ۱۳۸۸  
بچه‌ان

✓ آنفلوآنزای نوع A چون در خوک‌ها هم دیده شده، «آنفلوآنزای خوک» نام گرفته است و قدرت آن، سه برابر آنفلوآنزای معمولی است.

✓ وقتی ویروس آنفلوآنزا وارد بدن کسی می‌شود، یک روز طول می‌کشد تا علائم بیماری ظاهر شود.

✓ دوره‌ی بیماری آنفلوآنزا، معمولاً هفت روز است. اما چون آنفلوآنزا مقاومت بدن را کم می‌کند، میکروب‌های دیگر هم از فرصت استفاده می‌کنند و بدن را دچار بیماری‌های گوارشی و عصبی می‌کنند. برای همین گاهی زمان بیماری طولانی می‌شود.

✓ آنفلوآنزا با سرماخوردگی معمولی فرق دارد. سرماخوردگی معمولاً افراد را دچار گلودرد، آبریزش یا گرفتگی بینی و سرفه می‌کند. اما علائم آنفلوآنزا شدیدتر است و افراد را دچار تب و لرز شدید، درد عضلانی، تهوع، گوش‌درد، تنگی نفس، درد قفسه‌ی سینه، ضعف، بی‌حالی و سردرد می‌کند. البته تعداد این علائم در افراد مختلف فرق می‌کند و بستگی به میزان مقاومت بدن آن‌ها دارد.

✓ ویروس آنفلوآنزا تا ۹۲ سال پیش وجود نداشت و اولین بار در سال ۱۹۱۸ میلادی، به جان مردم افتاد.

✓ هر سال هزاران نفر در دنیا به بیماری آنفلوآنزا دچار می‌شوند.

✓ در گذشته به خاطر کمبود امکانات و نبود داروی مناسب، این بیماری کولاک می‌کرد و جان میلیون‌ها نفر را می‌گرفت. به‌طور مثال، آنفلوآنزای اسپانیایی در سال ۱۹۱۸ م. جان چهار میلیون نفر را گرفت. علت این نام‌گذاری آن بود که اولین بار در اسپانیا دیده شده بود. تعداد کشته‌های این ویروس از کل تلفات جنگ جهانی اول بیشتر بود.

✓ مثل خیلی از موجودات دیگر، ویروس آنفلوآنزا انواع مختلف دارد و دانشمندان با توجه به ویژگی آن‌ها، نام‌های مختلفی روی آن‌ها می‌گذارند. در حال حاضر آنفلوآنزای نوع A، B و C از همه معروف‌ترند.



و زیر ناخن‌ها هم خوب تمیز شوند. بنابراین، بهتر است ناخن‌ها مرتب کوتاه شوند.

✓ بعد از عطسه و تمیز کردن بینی، دستمال کاغذی مصرف شده را بلافاصله در سطل دربسته بیندازید.

✓ تا وقتی خطر آنفلوآنزا وجود دارد، از دست دادن و روبوسی پرهیز کنید.

✓ سعی کنید از جاهای شلوغ دوری کنید و حداقل یک متر از افراد مشکوک به بیماری فاصله بگیرید.

✓ اگر مبتلا شدید، آن قدر استراحت کنید تا حسابتی خوب شوید. اگر چند روز به مدرسه نروید بهتر از آن است که چندین نفر دیگر را آلوده کنید. یادتان باشد، آنفلوآنزا، هیولا نیست و با مصرف به موقع دارو و استراحت و تغذیه مناسب، می‌توان آن را «ضربه فنی» کرد.

✓ بهترین راه مقابله با بیماری‌هایی مثل آنفلوآنزا، داشتن بدنی قوی و سالم است. افرادی که تغذیه‌ی مناسبی دارند و بدن خود را با ورزش تقویت می‌کنند، دیرتر از دیگران مبتلا می‌شوند. از ورزش و تغذیه که بگذریم، استفاده از واکسن هم می‌تواند مقاومت بدن را افزایش دهد. مشکل این‌جاست که ویروس آنفلوآنزا مرتب تغییر شکل می‌دهد و هر چند وقت، باید واکسن‌های جدیدتری تولید شوند. واکسن آنفلوآنزا برای همه‌ی افراد بزرگ‌تر از شش ماه مفید است و بهترین زمان مصرف آن در اوایل پاییز، یعنی قبل از شیوع آنفلوآنزا است.

✓ ویروس آنفلوآنزای خوکی می‌تواند دو تا هشت ساعت روی اشیاء به زندگی ادامه دهد. برای همین بعد از سوار شدن به اتوبوس یا تاکسی و دست‌زدن به چیزهایی مثل صفحه کلید رایانه، نرده‌های ساختمان‌ها و غیره که احتمال آلودگی دارند، بلافاصله باید دست‌های خود را با صابون بشویید و هرگز با دست نشسته چشم‌ها، بینی یا دهان خود را لمس نکنید. موقع شستن دست‌ها یادتان باشد، بین انگشتان، دور مچ‌ها



تا به حال سرتان به جایی خورده است؟  
 یا دوچرخه سواری را دیده اید که بر اثر  
 زمین خوردن سرش آسیب دیده باشد؟  
 چه وسیله‌ای از سر ما در مقابل ضربه خوردن  
 محافظت می‌کند؟



با گذشت زمان شکل و جنس  
 کلاه‌های ایمنی کامل‌تر و پیشرفته‌تر شد؛  
 مثلاً، کلاه دوچرخه‌سواران<sup>۲</sup> دارای شکل  
 خاصی است. این کلاه باید سبک‌وزن باشد  
 و به خوبی هوا را تهویه کند تا در حین دوچرخه‌سواری، سر  
 خنک شود.

بله، کلاه ایمنی کار حفاظت از سر را در برابر ضربه انجام  
 می‌دهد. سابقه‌ی استفاده از این نوع کلاه به سال‌ها قبل  
 برمی‌گردد. به زمانی که جنگجویان قدیمی کلاهی از جنس  
 چرم ضخیم یا برنز بر سرشان می‌گذاشتند تا از ضربه‌های  
 شمشیر یا گرز در امان بمانند.

اما سابقه‌ی استفاده از کلاه ایمنی در حیوانات از ما انسان‌ها  
 بسیار قدیمی‌تر است و پیشینه‌ای به اندازه‌ی تاریخ خلقت  
 دارد. فکر می‌کنید کدام یک از حیوانات نیاز به کلاه ایمنی  
 دارند؟ یعنی باید سرشان را از ضربه خوردن محافظت کنند؟  
 به حیواناتی فکر کنید که در رفتارها و کارهای روزانه‌شان از  
 سرشان برای ضربه زدن استفاده می‌کنند.

اولین کلاه ایمنی برای کارگران ساختمانی<sup>۱</sup> اوایل قرن  
 بیستم ساخته شد اما زیاد مورد استفاده قرار نگرفت! مدتی  
 طول کشید تا آدم‌ها به فایده‌ی این کلاه‌ها پی  
 ببرند و قوانینی برای استفاده‌ی اجباری از  
 کلاه ایمنی در حین کارهای ساختمانی  
 وضع شد.



شگفتی‌های خلقت

## حیواناتی که کلاه ایمنی دارند!

صفورا زواران حسینی

یکی دیگر از حیواناتی که مجموعه‌اش مانند کلاه ایمنی عمل می‌کند، دارکوب است.  
 دارکوب‌ها در روز هزاران بار به تنه‌ی درختان ضربه می‌زنند تا آن‌ها را سوراخ  
 کنند و از آن میان حشره‌ای را بیابند و بخورند یا برای ذخیره‌ی دانه‌ها یا محل  
 زندگی فضای مناسبی درست کنند. فشاری که مجموعه‌ی دارکوب‌ها در  
 حین وارد آوردن این ضربه تحمل می‌کند ۲۵۰ برابر نیرویی است که  
 بر یک فضاانورد هنگام پرتاب سفینه به فضا وارد می‌شود!! فکر کنید،  
 اگر پرندگان دیگر بخواهند مثل دارکوب‌ها به درختان ضربه بزنند و  
 چوب سخت آن‌ها را سوراخ کنند چه اتفاقی می‌افتد. حتماً بعد از چند  
 ضربه مغزشان در اثر فشار زیاد متلاشی می‌شود!



احتمالاً توانسته‌اید حدس بزنید. قوچ‌ها یا گوسفندهای وحشی نر و گل‌ها یا بزهای کوهی نر جزو این حیوانات هستند. قوچ‌های نر برای اثبات قدرت خود با هم مبارزه می‌کنند و با شاخ‌هایشان به یکدیگر ضربه می‌زنند. به هنگام ضربه‌زدن به جمجمه‌ی این حیوانات فشار زیادی می‌آید. اما جمجمه‌ی آن‌ها به شکلی است که این ضربه‌ها را خنثی می‌کند و مانع رسیدن آسیب به مغز آن‌ها می‌شود.



## از بادکنک ماهی‌ها تا مخزن تعادل زیردریایی‌ها

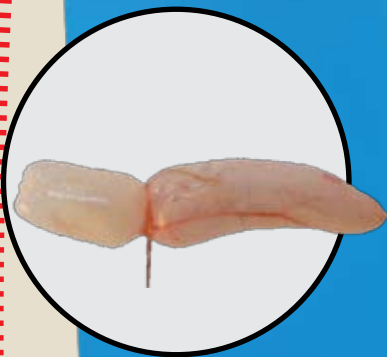
شاید شما هم دوست داشته باشید در عمق‌های مختلف آب غوطه‌ور بمانید. این کار شاید برای ما سخت و ناممکن باشد، اما برای ماهی‌ها بسیار آسان است. می‌دانید ماهی‌ها چگونه این کار را انجام می‌دهند؟ اغلب آن‌ها برای غوطه‌ور ماندن در عمق‌های مختلف آب، از کیسه‌های شنا<sup>۱</sup> کمک می‌گیرند. این کیسه‌ها به ماهی‌ها کمک می‌کند بدون آن که انرژی زیادی برای شنا کردن صرف کنند، خود را در عمقی که می‌خواهند غوطه‌ور نگه دارند. کوسه‌ها برخلاف ماهی‌های دیگر کیسه‌ی شنا ندارند. در عوض به جای اسکلت استخوانی، اسکلت غضروفی دارند که سبک‌تر است. این سبکی و همچنین وجود مقدار زیادی چربی و نوع خاصی از مواد قندی در کبد آن‌ها به غوطه‌وریشان کمک می‌کند.

اگر به درون بدن ماهی از نزدیک نگاه کنید کیسه‌های شفاف و توخالی شبیه بادکنک را می‌بینید که سطح آن‌ها از رگ‌های خونی پوشیده شده است. ماهی با پُر کردن هوا در این کیسه‌های شنا، حجم آن‌ها را افزایش می‌دهد و در نتیجه عمقش را تغییر می‌دهد و غوطه‌وریش را کم کند. خون جاری در رگ‌های خونی اطراف کیسه‌ها، هوای موجود در این کیسه‌ها را که اغلب اکسیژن است، جذب می‌کند و از طریق آبشش‌ها به داخل آب می‌فرستد.

حالا می‌توانید بگویید بشسر در ساخت کدام یک از ساخته‌های خود از روش غوطه‌وری ماهی‌ها الهام گرفته است؟ درست حدس زدید. زیردریایی‌ها، برای تنظیم عمق و غوطه‌وری خود تقریباً همان کاری را می‌کنند که ماهی‌ها انجام می‌دهند. درون زیردریایی‌ها فضاهایی به نام مخزن تعادل وجود دارد. زمانی که زیردریایی بخواند در عمق پایین‌تری قرار بگیرد این مخزن‌ها را پر از آب می‌کنند و هنگامی که بخواند بالاتر بیاید، آب درون مخزن‌ها را خالی کرده و از هوا پر می‌کنند. کشتی‌ها نیز با این کار قسمتی از بدنه‌ی خود را که می‌تواند در آب باشد تنظیم می‌کنند. بویژه وقتی بارشان سبک است با انباشتن مخزن تعادل خود را سنگین می‌کنند تا در برابر باد و طوفان مقاوم‌تر باشند.

پی‌نوشت

1. Hard Hat
2. Cycle Helmet
3. Gas bladder





# آینه‌های روبه‌رو

محمدحسن حسینی

بوسه بر خورشید  
بوسه بر چهره‌ی نورانی تو  
بوسه بر خورشید است  
گل گرم نفست بر سر من  
غنچه‌ی امید است

تکیه بر قامت پر مهر تو چون  
تکیه بر یک کوه است  
بر سر قله‌ی این کوه بلند  
بردهام اینک دست

تو بزرگی و عظیمی و عزیز  
ذره‌ای ناچیزم  
تو بهاری و بهاری و بهار  
من کی‌ام؟ پاییزم

با تو در قلب پر از غصه‌ی من  
شوق یک پرواز است  
قفسم کوچک و تنگ است ولی  
با تو درها باز است  
شکوه قاسم‌نیا

کاش می‌شد  
کاش تهران مدینه بود و شما  
خانه‌ای داشتی به ما نزدیک  
همه‌ی کوچه‌های تهران بود  
به درخانه‌ی شما نزدیک

کاش این شهر دود و آهن و سنگ  
مثل جان شما بهاری بود  
صبح‌ها موقع اذان ای کاش  
عطرتان توی کوچه جاری بود

کاش می‌شد نماز می‌خواندیم  
با شما توی مسجدی کوچک  
دورتان حلقه می‌زدیم آن‌گاه  
مرد و زن، پیر و نوجوان، کودک

از خیابان ما عبور کنید  
تا که ما گل به دستتان بدهیم  
بدویم از مغازه‌ها بیرون  
تا شما را به هم نشان بدهیم

گرچه از راه دور خانه‌ی ما  
روشن از چهره و خروش شماست  
کاش می‌شد که دست ما برسد  
به عبایی که روی دوش شماست  
افشین اعلاء



# نقد

جمله‌ی انتهایی آن است.

**کاش می‌شد که دست ما برسد  
به عیابی که روی دوش شماست**

همان‌طور که می‌بینید تکرار کلمه‌ی «شما» بار عاطفی و تأثیر گذاری شعر را چندین برابر کرده است.

● شاعر شعر دوم برخلاف شعر اول از عنصر خیال بهره‌ی فراوانی برده است. وجود تصاویری چون **بوسیدن آفتاب، دست بردن بر قله‌ی کوه** - که قامت رهبر به آن تشبیه شده است - و جملات دیگری از این قبیل به خوبی بار عاطفی شعر را تقویت کرده است و این دو عنصر؛ یعنی عاطفه و خیال در فضای این شعر حضوری خوب و البته هنرمندانه دارند.

شعر دوم قابل بازنویسی به نثر نیست. شاعر تلاش کرده است جملات شعرش به طبیعت شعر نزدیک‌تر باشد. او برای این منظور علاوه بر استفاده از قافیه‌های مناسب از موسیقی درونی کلمات نیز بهره برده است. منظور از این موسیقی استفاده از کلماتی است که برخی از حروف در آن‌ها تکرار شده‌اند.

مثال:

**گل گرم نفست بر سر من**

(تکرار حروف «گ» و «س»)

**تکیه بر یک کوه است**

(تکرار حرف «ک»)

**تو بزرگی و عظیمی و عزیز**

**ذره‌ای ناچیزم**

(تکرار حرف «ع» و «ز»)

اما گویا شاعر شعر دوم وسواس چندانی در استفاده از ترکیبات نو ندارد. مثلاً، «غنچه‌ی امید» یا «قامت پر مهر» که تا حدی تکراری هستند و ترکیبات مناسبی به نظر نمی‌رسند. حرف آخر این که شاعر شعر اول از قابلیت‌های زبانی مخصوص شعر، قدری عقب افتاده است.

به همان میزان شاعر شعر دوم با توجه بسیار به عناصر شعر (خیال، موسیقی و...) برخی از فرصت‌های زیبای اثر گذاری و حس‌های عاطفی را از دست داده است.

هر دو شعر در حال و هوای انقلاب اسلامی و بنیان گذار آن سروده شده است. هر دو شاعر برای بیان حس و ارادت خود به رهبرشان از قالب چهارپاره استفاده کرده‌اند. غیر از وزن، این شعرها تفاوت‌های دیگری نیز با هم دارند که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم:

● شعر اول به دلیل زبان صمیمی شاعر و نیز وزن آن به طبیعت نثر نزدیک‌تر است و بیش از شعر دوم با مخاطب ارتباط برقرار می‌کند. شاعر این شعر از عنصر خیال در شعرش استفاده نکرده است و فقط با تصاویر زنده و جاندار و البته صمیمی سعی کرده است مخاطب را وارد فضای حسی شعرش بکند؛ تصاویری مثل، از مغازه‌ها بیرون دویدن، گل به دست رهبر دادن و با انگشت او را به هم نشان دادن که بسیار به فضای ذهنی نوجوانان نزدیک است و عاطفه‌ی مخاطب را به خوبی تحریک می‌کند. در این شعر، شاعر از شگردهای داستانی بیشتر استفاده کرده است تا عناصر شعر. تمام جمله‌های شعر اول را می‌توان به نثر نوشت بدون این که لطمه‌ای به موضوع آن وارد بیاید. اما به راستی چه چیزی باعث می‌شود مخاطب از خواندن شعر اول لذت ببرد؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است قدری در جملات آن دقیق‌تر شویم. راز زیبایی شعر اول در جملات صمیمی و راحت آن است. شاعر به راحتی حرف‌های خود را در وزن شعر می‌گنجاند بدون این که نیاز به شکستن کلمات و تغییر مکان آن‌ها در جمله‌ها داشته باشد. تنها در یک مورد آن هم مصراع زیر:

**خانه‌ای که داشتی به ما نزدیک**

شاعر مجبور به حذف حرف «دال» از انتهای کلمه «داشتید» شده است که مشکل دارد.

او شگردهای خاصی در زیباسازی شعرش دارد، مثلاً به خطاب زیبای زیر توجه کنید:

**از خیابان ما عبور کنید**

**تا که ما گل به دستتان بدهیم**

که در آن با ظرافت تمام عبارت «ای رهبر» یا «ای امام» را حذف کرده است. به این کار در شعر **ایجاز** می‌گویند.

یکی دیگر از فرازهای درخشان و پرعاطفه‌ی شعر اول

# عنكبوت نقاشی ما را امضا کرد

احمد رضا آذر بايجانی

خاطره



مدت‌ها بود که فکر کشیدن یک تابلوی بزرگ با رنگ روغن در سرم افتاده بود. یک نقاشی که با همه‌ی کارهای قبلی‌ام فرق داشته باشد. گاهی ساعت‌ها به بوم سفید نقاشی خیره می‌شدم، اما تردید داشتم که کار را شروع کنم. با خودم می‌گفتم احمد! تو کی هستی که بخواهی تصویر پیامبر خدا را نقاشی کنی؟

هر وقت قلم‌مو را به دست می‌گرفتم، دلم می‌لرزید. چند بار خواستم از این کار منصرف شوم. اما جرئت آن را نداشتم. مدت‌ها بوم نقاشی دست نخورده مانده بود. تا این که دوست هنرمندم، شیوا علی بهرامی با لهجه‌ی شیرین افغانی‌اش گفت: «برای چی این قدر دل‌دل می‌کنی! دوست داری با هم کار کنیم و یک تابلوی بین‌المللی بکشیم؟ کار مشترک ایران و افغانستان!» دیدم پیشنهاد بدی نیست. قلم‌موها و رنگ‌ها را آماده کردیم و کار را شروع کردیم. قلم‌موها انگار بغضشان تر کیده بود. با سرعت و جلاکی خاصی در دست‌های ما می‌چرخیدند و در هر حرکت، نقشی بر بوم نقاشی می‌نشانند. کار را تا نیمه‌های شب ادامه دادیم. چندین روز طول کشید تا نقاشی را تمام کنیم. پیکری با شکوه، صورتی نورانی، شاخه‌گلی در یک دست و کتابی در دست دیگر. این تمام آن چیزی بود که از وجود نورانی حضرت محمد، صلی‌الله‌علیه و آله، بر ذهن ما نقش بسته بود.

روز بعد وقتی به محل کارم برگشتم، از آن‌چه می‌دیدم نفس در سینه‌ام حبس شده بود. یک عنكبوت درشت درست در بالای تابلو مشغول تنیدن تار بود. همکارانم را صدا کردم:

- بیایید! زود باشید.

پرسیدند: «چه خبر شده؟»

گفتم: «آن بالا را نگاه کنید.»

کم‌کم همه‌ی همکارانم مقابل تابلو جمع شدند.

هر کس چیزی می‌گفت:

- عجیب است. عنكبوت جماعت از بسوی رنگ و روغن فراری‌اند! اما این یکی...

- آدم را به یاد هجرت پیامبر می‌اندازد.

- همان عنكبوتی که جلوی غار تنید و جان پیامبر را نجات داد.

دیگری با شوخی دستی به شانهم زد و ادامه داد: «این هم از دستیار جدید. فکر می‌کنید فقط خودتان هنرمندید؟!»

خلاصه هر کس نظری می‌داد. اما عنكبوت بدون توجه به ما مشغول کار خودش بود و در گوشه‌ی دیوار، جلوی تابلو این‌ور و آن‌ور می‌رفت. تا این که یکی از دوستان پوزخندی زد و با صدای بلند گفت: «آهای عنكبوت! مگر این‌جا غار ثور است؟ نکند آمده‌ای تابلو را نجات بدهی!» همین که این حرف از دهان او در آمد، عنكبوت آرام روی تارش سر خورد و در کف اتاق فرود آمد. کمی بی‌حرکت ایستاد و بعد در برابر چشم‌های شگفت‌زده‌ی ما به سرعت از اتاق بیرون دوید.

از آن وقت تا حالا تابلوهای زیادی کشیده و فروخته‌ام. اما این یکی را نگه داشته‌ام. چون هر وقت به آن نگاه می‌کنم، یاد پیامبر در غار ثور می‌افتم. احساس می‌کنم عنكبوت آمده بود نقاشی ما را امضاء کند.

# گل‌دان ۵۶

زیر نظر: سیدعباس ترین

## سوسن چلچراغ گل ملی ایران

مریم مرادپور

سوسن چلچراغ از کمیاب‌ترین گل‌های دنیاست که به طور خودرو فقط در شهرستان‌های رودبار و کلاردشت از توابع استان گیلان و شهر لنکران جمهوری آذربایجان می‌روید. این گل که از خانواده‌ی لیلیوم است به سال ۱۳۵۴ در ایران کشف شد و تنها گلی است که در فهرست میراث طبیعی کشور به ثبت رسیده است.

قامت این نوع گل سوسن حدود یک متر و زمان شکوفایی آن معمولاً در خرداد و اوایل تیرماه است. سوسن چلچراغ به صورت واژگون شکفته می‌شود، روی گلبرگ‌های سفید و براق آن پوشیده از دانه‌های برجسته است و پرچم‌های بلندی دارد. این گل زیبا پس از جدا شدن از شاخه، در محلول‌های نگهدارنده می‌تواند تا پانزده روز شادابی خود را حفظ کند. گیاه‌شناسان ایرانی توانسته‌اند این گل را خارج از محیط طبیعی خود در شهر لاهیجان پرورش دهند و به قول خودشان، اهلی کنند.

دوست خوبم،  
حیدری / تفرش!

از شعرهایی که برایمان فرستاده‌ای، پیداست که به سرودن در قالب‌های کلاسیک و بهره‌گیری از وزن عروضی در بیان حرف‌هایت علاقه داری. با نگاهی کلی به شعرهایت می‌توان گفت که به صورت نصفه و نیمه موفق به موزون کردن حرف‌هایت شده‌ای، اما به دلیل عدم تسلط کافی بر وزن، مصرع‌ها و بیت‌ها شکلی مصنوعی پیدا کرده‌اند و در نهایت نیز با شعرهایی سالم از نظر وزنی مواجه نیستیم. این نشان می‌دهد که باید تمرینت را روی وزن بیشتر کنی و مطالعه‌ی شعرهای موفق کلاسیک را جدی‌تر از قبل دنبال کنی.

درباره‌ی استفاده از قافیه و ردیف نیز در بعضی بیت‌ها مثل «به بلبل زرد و سفید / که از روی درخت پرید» موفق بوده‌ای، اما بسیاری از بیت‌ها فاقد قافیه و ردیف باقی مانده‌اند.

یک نکته‌ی دیگر: کوتاه‌نویسی را سرلوحه‌ی تمرین‌های خود قرار بده و سعی کن حرف‌هایت را در خلاصه‌ترین شکل ممکن به روی کاغذ بیاوری. به عنوان تمرین بد نیست سعی کنی تا آن‌جا که ممکن است (و به مفهوم و معنا ضربه نمی‌زند)



## زیر ذره بین

دوست خوبم،

نگین اسلامی / چهارمحال و بختیاری!

داستانت را خواندم. مهم‌ترین نقطه‌ی قوت داستان تو، انتخاب سوژه‌ای تأثیر گذار است. این ویژگی، موجب می‌شود خواننده، داستان را تا پایان با جدیت بخواند و در دلش آرزو کند همه‌چیز ختم به خیر شود.

اما اگر بخواهم به بزرگ‌ترین نقطه‌ی ضعف داستان اشاره کنم، باید بگویم که نویسنده به مخاطب اجازه نداده از پنجره‌ی چشم‌های خود به اتفاقات نگاه کند و همه‌چیز را به شکلی غیرمستقیم و خبرگونه به اطلاع او رسانده. کمتر شاهد این هستیم که صحنه‌ای به شکل مستقیم در داستان به تصویر کشیده شود یا حتی خبری از توصیف‌هایی که به مخاطب اجازه‌ی آشنایی با فضا، مکان و موقعیت را می‌دهد، نیست.

جا داشت روی بعضی اتفاقات تمرکز و مکث بیشتری داشته باشی و با تأکید بیشتری به آن‌ها بپرداز. به خاطر شتاب زندگی بسیاری از فرصت‌های طلایی را از دست داده‌ای. منتظر داستان‌های دیگری از تو هستیم.



# گلدان گلچین

## لبریز از آواز شو

دلتنگی‌ات رارنگ کن  
با غصه و غم جنگ کن  
مانند گل‌ها باز شو  
لبریز از آواز شو  
پروانه‌ها را ناز کن  
پروانه شو، پر باز کن  
در را به روی غم ببند  
در بدترین لحظه، بخند  
با من بیا، با من بگو  
از دشت سبز روبه‌رو

فاطمه غلامی شیری / فارس

## چشم امیدم به توست

دلواپس فر دایم  
مبادا گم کنم  
راه قشنگ آرزوها را  
مبادا گم کنم  
مقصد زیبا را  
مبادا جا بمانم از قطار رسیدن  
دلیم بین امید و ناامیدی پر سه می‌زند  
مرا تنها نگذاری  
ای خدای من!

محبوبه سهرابی / آمل

## زمین تا آسمان

باران  
آسمان را می‌دوزد به زمین  
با نخ بی‌رنگ خیس  
و سوزن براق تیز  
اما به دست ما  
داد زمین به آسمان می‌رود  
با نخ دعا و سوزن جنگ!

نیلوفر شهسواریان / تهران

## انعکاس

نوک قله را می‌خواهم  
تا داد بز نم عشقم را  
تا انعکاس بیابد  
وقتی می‌گویم:  
«دوستت دارم!»

شاهین مفهوم / تهران

## کیک بامزه

یک روز جمعه، عسل کوچولو  
دست‌هایش را زیر چانه‌اش گذاشته بود و  
داشت به این فکر می‌کرد که چه کار کند.  
رفت پیش مادرش و شنید: «دخترم،  
برو نقاشی بکش!»  
رفت پیش پدرش و شنید: «دخترم،  
برو کاردستی درست کن! روزنامه رو که  
خوندم، منم می‌آم کمکت!»  
عسل اما دلش می‌خواست به بقیه  
کمک کند. پس از مدتی تنها نشستن  
توی اتاقش، دوباره رفت پیش مادرش  
و گفت: «مامان... مامان... می‌شه کیک  
امروز رو من درست کنم؟»



مادر گفت: «نه عزیزم! فر داغه، ممکنه  
دستت بسوزه!»

- نه مامان جون! قول می‌دم که  
نسوزه، نگران نباش!

مادرش دوباره گفت: «اگه خیلی  
دوست داری کمک کنی، برو اون مواد  
رو با شکر مخلوط کن!»

عسل گفت: «آخ جون!» و رفت سراغ  
کاری که مادرش گفته بود. بعد از چند  
دقیقه، با دست و صورت آردی برگشت  
و با کمک مادرش کیک را گذاشت  
داخل فر.

وقتی کیک آماده شد، مادر آن را  
برید و در بشقاب هر کس یک قاچ از آن  
گذاشت. بعد از زدن اولین گاز، قیافه‌ی  
همه دیدنی بود. عسل، اشتباهی به جای  
شکر، نمک در کیک ریخته بود!

خدیجه صداقتی / آزادشهر



# چراغ مطالعه گلدان



۲۹  
مهر  
۱۳۸۸

## ماجرای سوسک

یه سوسک اومد تو خونه  
از لای در که باز بود  
چی کار می کرد تو خونه؟  
لابد که این یه راز بود

جیغی کشید خواهرم  
به سمت اون دویدم  
تا دم در رسیدم،  
خواهرمو ندیدم

خواهرم از ترس سوسک  
بالای میز رفته بود  
سراغ سوسکه رفتم  
با دمپایی، زود زود

شاد شده بود خواهرم  
به سمت سوسکه دوید  
خنده‌ای کرد، وقتی که  
جنازه‌ی سوسکو دید!

## کوتاه و خواندنی

- \* بازها هنگام فرود آمدن می‌توانند سرعت خود را تا ۲۵۰ کیلومتر در ساعت برسانند.
- \* برخی عطرها از قیر زغال سنگ ساخته می‌شوند.
- \* زبان چینی الفبا ندارد، اما هزار نشانه دارد که هر یک از آن‌ها بر یک منظور یا فکر دلالت می‌کنند.
- \* دریاچه‌ی بایکال در سیبری عمیق‌ترین دریاچه‌ی جهان است که عمق آن حدود ۱۷۳۱ متر است.
- \* «رازی» نخستین کسی بود که تشخیص داد آبله‌مرغان و سرخک دو بیماری متفاوت هستند.
- \* ایرانیان نخستین کسانی بودند که از چرخ‌های پرده‌دار استفاده کردند.

انتخاب: نگار سیفی مقدم  
از کتاب «کلید دانش»

## همراهان این شماره

شب‌نم بلاغی / تهران

اسدآباد سعید وجدانی اراک نسترن کریمی اصفهان سمیه مسعودیان/الهام  
حیدری/نجمه اکبری/نواب یاراحمدی/ زهرا شمس /مرضیه کاویانی/ محمد  
صالحی تاکستان کیانارحماتی تهران ابوالفضل کمال/مهدی محمودی/احمدرضا  
بابایی/رضا ابوالحسنی/رضا باقری/محسن علیپور/مانده اردوخانی تنکابن سید  
حسن مؤمنی ساوه بهاره براتی سفیددشت مرضیه کریمی سیرجان سحر  
نجف‌آبادی شیراز علی برآهویی/زینب شایق قزوین علی بامشاد قم  
علی حجازی/احسان عامری فر ماهشهر کوثر سعیدزاده/  
فاطمه حسینی مشهد نرگس شجاعی/  
محمد محمدزاده خادام نطنز  
یاسین لطفی همدان صابر  
حاجی محمدی/اکبر قمری/  
زهرا یزدانی/ساجده بهادرنی



# گلدان نمکدان

## چهره‌ی خواب‌آلود

احمد: چرا چشم‌هایت را بسته‌ای و جلوی آینه ایستاده‌ای؟  
رضا: می‌خواهم ببینم وقتی که خواب هستم، چه شکلی می‌شوم!  
علیرضا قربانی / تهران



## درمان ترس

مسافر: آقای راننده! شما این قدر سریع‌ها تند می‌روی، نمی‌ترسی؟  
راننده: نه جانم! ولی اگر تو می‌ترسی مثل من چشم‌هایت را ببند!  
خدیدجه معززی / مراغه

## دو حیوان، دو برادر

معلم: دو حیوان دوزیست نام ببر!  
دانش‌آموز: قورباغه و برادرش!  
شیمیا صداقت / اصفهان



## نتیجه‌ی منطقی

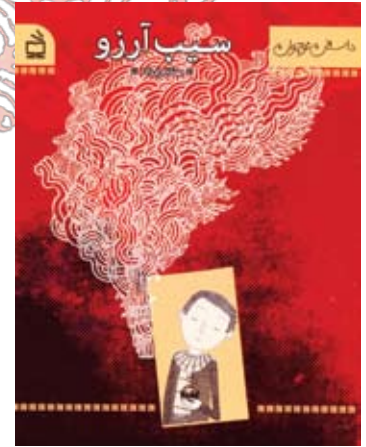
- پسرم! هر وقت مرا عصبانی می‌کنی، یکی از موهایم سفید می‌شود.  
- راست می‌گویی پدر؟ حالا فهمیدم که چرا پدر بزرگ همه‌ی موهایش سفید است!

محبوبه سهرابی / مازندران





## منیره حبیب پور کتابخانه‌ی نوجوان



پنجاه و دومین شماره‌ی نشریه‌ی ریاضی  
رشد برهان راهنمایی تحصیلی (زمستان ۱۳۸۸) منتشر شد.  
در این شماره می‌خوانید:

**سیب آرزو**  
نویسنده: بهناز ضرابی زاده  
ناشر: انتشارات مدرسه  
چاپ: اوّل - ۱۳۸۷، تهران  
قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

### ■ بنویسید تاریخی را به بند بکشید!

حمیدرضا امیری

### ■ رابطه‌ی (ب.م.م) و (ک.م.م) با نمودار درختی

سپیده چمن آرا

### ■ روش دو ستونی

صبا مهدوی

### ■ معادله‌ی خط و رسم خط

حمیدرضا امیری

### ■ سرگذشت نمره‌ی دوست نداشتی!

سید محمدرضا هاشمی موسوی

### ■ واژه‌نامه‌ی ریاضی (طول و عرض)

شادی بهاری

### ■ مهارت‌های مخفی در محاسبات ریاضی

محمود داورزنی

### ■ پیمان‌های احمد آقا

حسن احمدی

### ■ مربع وقتی یا جادویی چیست؟

رقیه شهبازی

### ■ هندسه و مرمت بناهای تاریخی

احمد و امیر حسین شریفیان

### ■ کمی منطقی فکر کنید

حسن نصیرنیا

### ■ ریاضی و بازی

زهره پندی

### ■ سؤال‌های مسابقه‌ی ریاضی استرالیا

سپیده چمن آرا

### ■ معرفی کتاب (جدول اعداد متقاطع)

جعفر ربانی

«سیب آرزو» مجموعه‌ی دو قصه است که یکی نام کتاب را دارد و آن دیگری «آخرین روز تابستان» است. هر دو اثر، داستان یک نوجوان است که حوادث جنگ عراق علیه ایران را در یک روز تابستانی تعریف می‌کند. او که علاقه زیادی به کار نمایش دارد، سرانجام به آرزویش می‌رسد و در یک تعزیه ایفای نقش می‌کند.

«خوابم گرفت. سرم را روی سجاده گذاشتم. بوی مهر و گل‌های خشکی که توی جانمازم ریخته بودم، در بینی‌ام می‌پیچید. دلم می‌خواست وقتی از خواب بیدار شدم، ببینم عصمت و بچه‌هایش آمده‌اند و همه سالم‌اند... دیگر برایمان مهم نبود که عراقی‌ها خانه‌ی ما را هم بمباران کنند.»

«مامانم می‌گوید: علی‌رضا، دست بردار. سرم درد گرفت. داشتم با آب و تاب از تعزیه برایش می‌گفتم. چند وقتی است که عاشق تعزیه شده‌ام...»

دلم می‌خواهد برگردم و پشت‌سرم را نگاه کنم و ببینم راستی

خودش است که این حارث بی‌پدر پایش را روی سینه‌ام فشار می‌دهد. شمشیرش را گوشه‌ی حیاط پرتاب می‌کند. صدای تیز افتادن شمشیر قلبم را پاره‌پاره می‌کند. کمی راست می‌شود و از غلافی که روی کمرش است، چاقویش را درمی‌آورد و روی گلویم می‌گذارد. خنکی چاقو را که حس می‌کنم دردی

سراغم می‌آید... عطر خنک سیبی تمام وجودم را پر می‌کند. یادم می‌افتد که آرزو کنم. چشم‌هایم را می‌بندم و زیر لب می‌گویم: کاش محرم سال بعد زودتر بیاید...»





# ساختیم و یاد گرفتیم

نگاهی به پژوهش‌های نوجوانان یک مدرسه‌ی راهنمایی

حبیب یوسف‌زاده

از شما پران و ماران که هر چه داریم در سایه‌ی لطف و مهربانی شماست، دعوت می‌کنیم نظاره‌گر تلاش ما باشید تا با نگاه مهربان و کلام گرم‌تان مشوق ما در کام‌های بلندتر باشید...  
دعوت‌نامه ساده و صمیمی بود.

از قرار معلوم، عده‌ای از دوستان نوجوان ما یک نمایشگاه علمی از ساخته‌ها و دستاوردهای خود ترتیب داده بودند. این قبیل موضوعات، به ویژه برای خبرنگار یک مجله‌ی نوجوانان بسیار وسوسه‌کننده است و کنج‌کاوش را قلقلک می‌دهد! برای همین مثل آدم گرسنه‌ای که ناگهان به یک قوطی شیرینی رسیده باشد، فوری خودم را دعوت کردم و بدون معطلی همراه با عکاس مجله از نمایشگاه در آوردم. خلاصه‌ای از دیده‌ها و شنیده‌های مرا می‌خوانید:

چند قدم مانده به مدرسه از هیاهویی که آن‌طرف دیوارهای بلند به گوش می‌رسید، می‌شد حدس زد که یک «جشن علمی» برپاست. وقتی به شلوغی غرفه‌های نمایشگاه رسیدم، مانده بودم از کجا شروع کنم. غرفه‌ها در سایه‌ی درختان نه‌چندان بلند حیاط ردیف شده بود و در هر کدام یک گروه پنج، شش نفری از دانشمندان نوجوان آراسته و مؤدب آماده بودند تا درباره‌ی فعالیت‌های خود به بازدیدکنندگان توضیح بدهند.

## رایون<sup>۱</sup>

نوعی نخ نیمه مصنوعی است که می‌توان از ترکیب مواد طبیعی و محلول‌های شیمیایی به دست آورد. در این بخش محققان نوجوان الیاف نازک ساقه‌ی موز را درون ترکیبی از چند ماده‌ی شیمیایی قرار داده بودند و محصول نهایی را با استفاده از یک سرنگ به آرامی درون آب مقطر خالی می‌کردند و آن ماده هنگام خروج از سوراخ سوزن و تماس با آب به شکل نخ در می‌آمد. به حق چیزهای نشنیده!

تهیه‌ی نخ رایون  
مینا جلالی، ذرفام امیدی،  
نفیسه کاتبی، فاطمه ارنندی



بلور ماده‌ی جامدی است که در آن مولکول‌ها با آرایش منظم در کنار یکدیگر قرار دارند. نظم ظاهری بلورها به خاطر نظم درونی آن‌هاست. زاویه‌ی بین سطح‌های صاف یک بلور همواره ثابت است؛ یعنی با اندازه‌گیری زاویه‌ی سطح‌های یک بلور تا حد زیادی می‌توان حدس زد که از چه ماده‌ای تشکیل شده است.

کارهای عملی این بخش بسیار زیبا بود. به طور مثال اسکلت‌های سیمی به شکل درخت را درون آب شور قرار داده بودند و درخت‌هایی بلسوری در اطراف سیم‌ها به وجود آمده بود. هم چنین با افزودن رنگ به آب نمک بلورهای رنگی ساخته بودند.

## ساخت بلور

فاطمه فروتن، سپیده نصیرزاده، سارا علیزاده، فاطمه خسروی





دوستان، خیلی دلم می‌خواست به همه‌ی غرفه‌ها سر بزنیم، اما به همان دلیلی که قبلاً اشاره کردم، ناچارم فقط به نام بقیه‌ی گروه‌ها اشاره کنم:

### ارتباط آینه کاری و افزایش شدت نور

فرشته لطفی، حسانه نخعی، بیتا اسدپور، فاطمه حاجی حیدری، ریحانه برزین، بهار حق دوست، شیمیا غفاری، نادیا مظلومی، فاطمه حاتم زاد، پرینسا قطبی، لیلا محمدی عراقی

### پرورش گوجه فرنگی مکعب شکل

سارا وحدتی، زهرا مغازه، سارا حائری

### ساخت چتر نجات

نقیسه صادقی، هلیا ساجدی، مریم ملکی

### ساخت هواپیما و بال‌گرد کوچک

مریم یزدانی، گلاره قربانی، محدثه کوهزادی

### ساخت ماشین‌های ساده

پرینسا رضایی موحد، نسترن و نیلوفر طالقانی

### طرح بازیافت کاغذ

مریم محمود زاده، تینا اسماعیل زاده، نرگس فیروز شاهی

### تهیه‌ی چسب از صمغ درخت کاج

عاطفه رضازاده، پرینسا کربلایی، زهرا حاجی حیدری

غیر از بخش‌های علمی، گروه‌های مختلف هنری نیز در رشته‌های مختلف هم چون نقاشی، تذهیب و حجم سازی کارهای خود را به نمایش گذاشته بودند. برای همه‌ی این دوستان تلاشگر که ساختن را برای یادگیری انتخاب کرده بودند و معلمان خوششان که پشتیبان آن‌ها در انجام این فعالیت‌های علمی و هنری بوده‌اند، آرزوی موفقیت می‌کنیم.

پی نوشت

1. Rayon
2. Hydroponic

با تشکر از مسئولان مدرسه‌ی راهنمایی «نورا»

کشش سطحی آب موجب می‌شود یک سوزن یا تیغ بر روی آب شناور بماند. برخی حشرات نیز با استفاده از همین خاصیت آب می‌توانند روی آن راه بروند. اگر حدود یک استکان مایع ظرف‌شویی و یک قاشق غذاخوری گلیسرین را در چهار لیتر آب حل کنیم، کشش سطحی آن چند برابر می‌شود و اگر با این محلول حباب درست کنیم خیلی بادوام‌تر از آب درمی‌آیند و به آسانی نمی‌ترکند.

### ساخت حباب‌های خیلی بزرگ

مهتاب ابراهیمی، سعیده محمدی، سپیده شریعتی

اگر مواد غذایی مورد نیاز گیاهان به صورت محلول در آب وجود داشته باشد، می‌توان آن‌ها را بدون خاک در چنین محلولی پرورش داد. به این ترتیب می‌توان در زمان کمتر، محصول بیشتری به دست آورد. کشت هیدروپونیک<sup>۲</sup> برای پرورش محصولاتی مانند گوجه، خیار و فلفل مناسب است.

### پرورش گیاهان در آب (هیدروپونیک)

فاطمه دستور، فائزه خرابی، الهه تجری

### این فیلم، داستان

یک کوسه ماهی بود که سرانجام از شکار ماهی‌های کوچک پشیمان می‌شد. ابتدا شخصیت‌ها (ماهی‌ها) با خمیر ساخته شدند و صحنه‌ی بستر دریا با استفاده از یک پارچه‌ی آبی رنگ و مقداری صدف و گوش‌ماهی و این قبیل چیزها درست شد. در مرحله‌ی بعد شخصیت‌ها روی صحنه چیده شدند و طبق فیلم‌نامه کم‌حرکت داده شدند و در هر حرکت یک عکس گرفته شد. این کار حوصله و دقت زیادی لازم داشت؛ چون برای هر ثانیه از فیلم ۲۴ عدد عکس لازم بود. به این ترتیب بیش از چهار هزار عکس که با دوربین دیجیتال گرفته شده بود در یک برنامه‌ی رایانه‌ای به نام «پریمیر» وارد گردید و به صورت فیلم در آمد. در پایان موسیقی زیبایی هم به فیلم اضافه شد. نتیجه‌ی کار واقعاً هیجان‌انگیز بود.

### ساخت فیلم کارتونی با خمیر بازی

مهزاد اخوان، کیانا جهانبخش، فاطمه نظر فخاری، مونا رضایی، ماندانا سراجی نژاد، عارفه میر شریفیان، مانده هدایتی، زهرا هاشم‌نژاد





محمد علی قربانی  
تصویرگر: سام سلماسی

زبان نو

# Sports

## Hidden sentences

در هر خط از حروف به هم چسبیده‌ی زیر، یک جمله نهفته است. آن‌ها را پیدا کنید.

IAMNOTPRACTICINGPERSIANNOW.

MINAANDHERFRIENDAREDOINGTHEIRHOMEWORKNOW.

MYFAMILYAREWATCHINGTVNOW.

\* در هر یک از جداول زیر یک جمله نهفته است. با گذاشتن بیکان، جمله را پیدا کنید. جمله با حرفی شروع می‌شود که در خانه‌ی زرد رنگ قرار دارد.

\* Find the sentences in following tables:

W	T	S	F	K
O	N	A	E	A
G	B	R	Y	M
N	K	S	M	O
I	A	M	I	M

I	N	G	W	O
A	D	A	N	E
R	E	M	A	N
E	Y	O	G	I
R	A	U	A	Z

\* Now find the Verbs

E	C	I	T	C	A	R	P
T	O	N	E	T	S	I	L
A	M	E	A	A	O	D	A
L	E	P	C	L	G	E	Y
E	M	O	H	K	L	V	A
B	E	G	I	N	I	I	R
U	I	L	O	O	K	L	P
Y	D	A	E	R	E	B	L

1. PRACTICE

2.

3.

4.

5.

6.

7.

8.



# خدای ما، خدای بعضی‌ها!

انسبیه موسویان

جرت توبه و بازگشت به سوی او را نداری. خدای بعضی‌ها، از نام‌ها و صفات، تنها جبار و قهار و مُنتقم را دارد خدای ما اما، تَوَّاب و رحمان و رحیم و لطیف و ودود و عزیز و کریم است. خدای ما، همیشه بوده و هست و خواهد بود، خدایی که دوستش داریم و او هم ما را دوست دارد.

## زیر نویس

۱. وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (هرجا باشید خدا با شماست) سوره الحديد،

آیه ۴

۲. وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (و ما از رگ گردن به او

نزدیک‌تریم) سوره ق، آیه ۱۶

۳. لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (چشم‌ها

او را نمی‌بینند ولی او همه‌ی چشم‌ها را می‌بیند که او بخشنده و آگاه

از همه چیز است) سوره انعام، آیه ۱۰۳

۴. فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (نام‌های نیکو همه مخصوص اوست) سوره

الاسرى، آیه ۱۱۰

۵. وَلَوْ يَعْجَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَى إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ فَذَرُوا

الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (و اگر خدا به عقوبت اعمال

زشت مردم مانند خیرات تعجیل می‌فرمود همه‌ی مردم محکوم به مرگ

و هلاک می‌شدند و لیکن ما آنان را که به لقای ما امیدوار نیستند به

همان حال کفر مهلت می‌دهیم.) سوره یونس، آیه ۱۱

۶. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا فَاُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ

الرَّحِيمُ (مگر آن‌ها که توبه و بازگشت کردند، من توبه‌ی آن‌ها را

می‌پذیرم که من توبه‌پذیر و مهربانم) سوره بقره، آیه ۱۵۹

کافی است چشم‌هایت را باز کنی و به اطراف بنگری. او همه‌جا هست. جنگل، آسمان، پرنده، درخت، خاک، باد و... همه و همه از او می‌گویند و نشانه دارند. خدایی که به قول سهراب سپهری: «همین نزدیکی است، لای این شب‌بوها، پای آن کاج بلند...» خدای ما، خدای رحمان و رحیمی است که نه بارگاهی دارد و نه قصر و تاج پادشاهی. خانه‌ی او در دل همه‌ی بندگان است. خدایی که هر جا باشیم با ماست<sup>۱</sup>، خدایی که هیچ‌وقت تنه‌ایمان نمی‌گذارد. او از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است.<sup>۲</sup> کافی است صدایش کنیم!

خدای ما همان خدایی است که او را با این چشم‌های کوچک زمینی نمی‌توان دید.<sup>۳</sup> چون بیکرانه و نامحدود است.

خدای ما خدایی است که صاحب همه‌ی نام‌های نیک و زیباست.<sup>۴</sup> لطف و مهر او همه‌ی هستی را در بر می‌گیرد. چتر مهربانی او بر سر موجودات کوچک و بزرگ دریاها و جنگل‌ها گسترده است و سایبان مهربانی است برای پروانه‌های کوچک، غنچه‌های لطیف و حتی خارهای بیابان!

خدای ما نزدیک است، خدایی که گناهان ما را می‌بیند و می‌شنود. اما در عذاب و توبیخ شتاب نمی‌کند<sup>۵</sup> چرا که مهربان و توبه‌پذیر است<sup>۶</sup> و آغوش پر مهرش بندگان پشیمان را می‌پذیرد.

خدای بعضی‌ها اما، مثل پادشاهان مغرور، بر تخت سلطنت تکیه زده و مراقب است اگر بنده‌ای دست از پا خطا کرد، با قهر خداوندی‌اش او را عذاب کند.

خدای بعضی‌ها آن قدر دور و دست‌نیافتنی است که اگر بخواهی با او گفت‌وگو کنی بیم داری، اگر خطایی از تو سر بزند،



# خواندنی‌هایی از المپیک زمستانی

به مناسبت برگزاری این بازی‌ها در بهمن ماه ۱۳۸۸  
مهدی زارعی

«المپیک زمستانی» هر چهار سال یک‌بار برگزار می‌شود و همان‌گونه که از نامش پیداست مخصوص رشته‌هایی است که در فصل زمستان برگزار می‌گردد. ورزش‌هایی هم چون اسکی، پاتیناژ، هاکی روی یخ و... بخشی از رخدادهای مهم این بازی‌ها را مرور می‌کنیم:



## المپیک زمستانی قبل از سال ۱۹۲۴

**میلاادی:** تا قبل از برگزاری اولین المپیک زمستانی، ورزش کاران کمتر فرصت رقابت در رشته‌های المپیک ۱۹۰۸ لندن، مسابقه‌ی «اسکیت نمایشی روی یخ» نیز در برنامه گنجانده شد. بلژیکی‌ها نیز در المپیک ۱۹۲۰ مسابقه‌ی «هاکی روی یخ» و «اسکیت نمایشی» را به برنامه‌ی المپیک اضافه کردند. با این حال دوست‌داران ورزش‌های زمستانی معتقد بودند باید شرایطی فراهم شود که بتوان در هوای آزاد نیز به مسابقات زمستانی پرداخت.

**۱۹۳۲ آمریکا:** در شهر کوچک لیک پلاسید آمریکا برای نخستین بار بازی‌ها به صورت مستقیم از رادیو پخش گردید و اخبار آن به سراسر آمریکا مخابره شد.

**۱۹۳۶ آلمان:** دو شهر کوچک گارمیش و پارتنکیرشن در آلمان میزبان چهارمین دوره‌ی بازی‌ها شدند. تیم‌هاکی روی یخ کانادا برای نخستین بار در تاریخ برگزاری بازی‌ها با شکست از بریتانیا مقام قهرمانی را از دست داد.

**۱۹۴۸ سوئیس:** بازی‌های المپیک ۱۹۴۰ و ۱۹۴۴ به دلیل جنگ جهانی دوم برگزار نشد. سن موریتز سوئیس اولین شهری بود که بیش از یک بار میزبان این بازی‌ها شد.

**۱۹۵۲ نروژ:** برای نخستین بار مشعل المپیک زمستانی در شهر اسلو روشن شد.

**۱۹۲۴ فرانسه:** چند ماه قبل از برگزاری المپیک پاریس، اولین جشنواره‌ی ورزش‌های زمستانی در «شامونی» فرانسه برگزار شد و ورزش کاران در فضای آزاد و بر روی برف در رشته‌هایی هم چون اسکی و هاکی با یکدیگر رقابت کردند. چند ماه بعد، هنگام برگزاری المپیک تابستانی پاریس، «مارک دپولیگناک»، یکی از اعضای کمیته‌ی بین‌المللی المپیک پیشنهاد کرد نام جشنواره به «المپیک زمستانی» تغییر کند. بدین ترتیب این بازی‌ها به صورت رسمی متولد شد.

**۱۹۲۸ سوئیس:** ابتدا قرار بود کشورهای میزبان المپیک تابستانی، میزبانی المپیک زمستانی را نیز برعهده بگیرند. اما چون هلند امکاناتی برای برگزاری المپیک زمستانی نداشت. شهر سن موریتز سوئیس به میزبانی المپیک زمستان برگزیده شد. در این بازی‌ها «سونیا هنی»، دختر ۱۶ ساله‌ی نروژی سه طلا در مسابقات اسکی نمایشی کسب کرد.

**۱۹۸۸ کانادا:** «چینوک» بادی گرم و خشک است که معمولاً در فصل تابستان از غرب کانادا می‌وزد. اما قبل از المپیک ۱۹۸۸ نیز در شهر **کالگاری آلبرتا** با آب کردن برف‌ها در دسرساز شد!

**۱۹۹۲ فرانسه:** یک‌سال قبل از آغاز المپیک در شهر **آلبرت ویل**، کشورهای آلمان شرقی و آلمان غربی باهم متحد شدند تا آلمان برای اولین بار پس از سال ۱۹۳۶ یک تیم به المپیک اعزام کند. آلمان متحد در مجموع مدال‌ها، قهرمان المپیک شد.

**۱۹۹۴ نروژ:** برای اولین بار، المپیک زمستانی در شهر **لیل هامر**، هم‌سال با المپیک تابستانی برگزار نشد. از آن پس قرار شد در فاصله‌ی بین دو دوره‌ی بازی‌های تابستانی برگزار شود.

**۱۹۹۸ ژاپن:** هنگام برگزاری بازی‌ها در شهر **ناگانو** باد، باران، مه، رعد و برق و زلزله سبب شد که محل مسابقه‌ی اسکی آلپاین خراب و مسابقه‌ی اسکی سرعت مردان لغو شود.

**۲۰۰۲ آمریکا:** مسئولین کمیته‌ی بین‌المللی المپیک پول زیادی از مسئولین شهر **سالت‌لیک‌سیتی** آمریکا دریافت کردند و میزبانی را به این شهر دادند! در این بازی‌ها برای اولین بار ۱۸ کشور برنده‌ی مدال شدند.

**۲۰۰۶ ایتالیا:** لوچیانو پاواروتی، خواننده‌ی معروف اُپرای ایتالیا، در افتتاحیه‌ی المپیک شهر **تورینو** یک قطعه اپرا اجرا کرد.

**۲۰۱۰ کانادا:** میزبانی به شهر **ونکوور** کانادا رسیده تا پس از ۱۶ سال برای دومین بار میزبان المپیک زمستانی گردد.

**۱۹۵۶ ایتالیا:** هنگام برگزاری بازی‌ها در شهر **کورتیناد آمپزو** برف به قدری کم بود که ارتش ایتالیا با کامیون «برف» آورد!

**۱۹۶۰ آمریکا:** برای نخستین بار بازی‌ها به صورت زنده از تلویزیون نیز پخش شد.

**۱۹۶۴ اتریش:** اتریشی‌ها نیز با گرمای هوا و کمبود برف در شهر **اینسبروک** روبه‌رو شدند و برای رفع مشکل شش ماشین برف‌ساز را به کار گرفتند. در این بازی‌ها تعداد تماشاگران از یک میلیون نفر گذشت.

**۱۹۶۸ فرانسه:** **گرنوبل**، شهری صنعتی بود که با صرف ۲۴۰ میلیون دلار به محلی مناسب برای میزبانی بازی‌ها تبدیل شد.

**۱۹۷۲ ژاپن:** اوری براندج، رئیس کمیته‌ی بین‌المللی المپیک اعلام کرد هر اسکی‌بازی که برای شرکت در مسابقات پول دریافت کند، مبتدی نیست و حق شرکت در المپیک را ندارد! این موضوع با مخالفت فدراسیون جهانی اسکی و مسئولین ژاپنی روبه‌رو شد و بازی‌ها در شهر **سایور** ژاپن برگزار گردید.

**۱۹۷۶ اتریش:** در ابتدا قرار بود شهر «دنور» آمریکا میزبان بازی‌ها شود. اما مردم با میزبانی پرهزینه‌ی بازی‌ها مخالفت کردند و میزبانی به شهر **اینسبروک** در اتریش رسید.

**۱۹۸۰ آمریکا:** سالگرد استقلال آمریکا میزبانی به شهر **لیک پلاسید** آمریکا اعطا شد. سهم میزبان در این بازی‌ها شش مدال طلا بود که پنج‌تای آن‌ها را ورزش‌کاری به نام «اریک هیدن» کسب کرد!

**۱۹۸۴ یوگسلاوی:** هفتاد سال پس از آغاز جنگ جهانی اول در شهر **سارایه‌وو**، المپیک زمستانی در این شهر برگزار شد. یوگسلاوی میزبان تنها یک مدال نقره به‌دست آورد.





۴

با رسم دو خط مستقیم  
صفحه‌ی ساعت را طوری  
به سه قسمت تقسیم کنید  
که مجموع اعداد هر سه  
قسمت مساوی باشد.

مردی یک کیلومتر به  
طرف جنوب، یک کیلومتر  
به طرف غرب و یک  
کیلومتر به طرف شمال  
رفت و به جای اولش رسید.  
چطور ممکن است؟

۱

فاطمه مدیر فلاح



سرگرمی

چند نفر در فاصله‌های  
یکسان به صورت دایره  
نشسته‌اند. نفر چهارم درست  
روبه روی نفر شانزدهم قرار  
دارد. این افراد چند نفرند؟

۲

۵

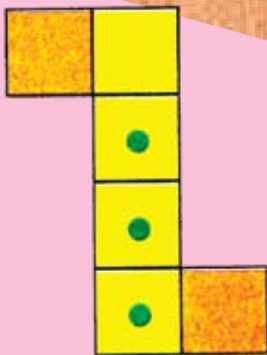
وارد راهروهای پر پیچ و خم شوید  
و تمام دایره‌ها را جمع کنید.  
توجه: از هر مسیر فقط یک بار  
می‌توانید عبور کنید.



این شکل را طوری برش  
دهید که به چهار شکل  
یکسان تقسیم شود.

۳

شکل زیر گسترده‌ی کدام شکل است؟



۶



حروف مربع‌های شماره‌دار را به ترتیب بنویسید تا رمز جدول به دست آید.

جدول

دخت راست قامت		نخست‌وزیر شاه کشتی‌جنگی	جام معروف منهدم کردن	سازمان جاسوسی آمریکا پایتخت مامون	خیس پایتخت ارمنستان		آغاز دهه فجر
روز پیروزی انقلاب اسلامی			نورانی بستر				شهر قیام ۱۵ خرداد
			پیامبر صبور عطر کیک و بستنی				سوغات اصفهان
	فلز سرخ			پدر حضرت سلیمان (ع) دشوار		بهاری وارونه از انبیا	
		دیروز عرب اشاره به خداوند					دوا منافق
		واحد تنیس مداربی آنها					بنیانگذار انقلاب اسلامی
فرهنگ و دانش			غلاف شمشیر پیامبریت شکن				تزیینی یزدان
			آمید سال جدید		حرارت از ثمرات انقلاب اسلامی		
		سحر شهری در اردبیل		کافی قله‌ای در زاگرس		حرف ندا در اسارت	
	ارگ معروف مؤسس افساربه						کاخ نشین اهل مازندران
	مأمور اطلاعاتی شاه				ناله کردن نخست‌وزیر شاه		بسیار شهید ما
		آهسته‌ی خودمانی صاحب					
		همیشه عددی یک رقمی		ضمیر انگلیسی مدرج نامرتب			سیاری بهرام
			نام درختی بله			واحد دانشگاهی کمک، یاری	از سازهای دمیذنی شهری مذهبی
			شامی نصف گاری			حرفی فارسی علامت ماضی استمراری	
		برادر شیرازی					کمک کننده رئیس‌جمهور شهید ما
		سه پنجم هیئات					

# دامغان

## گنجینه‌ی فرهنگ و تمدن

عصمت گیویان



سال باد تندی در این شهر می‌وزد. علت تندبادها این است که در شمال این شهر، شکافی در رشته کوه‌های البرز وجود دارد که مانند یک کانال کولر عظیم عمل می‌کند. به خاطر وزش این بادهای دامغان خبری از درختان بلند و کهنسال نیست. زیرا تاب مقاوت در برابر این بادهای تند را ندارند. در عوض درختان کوتاه قد مانند پسته، انار، انجیر، انگور و زردآلو با شرایط این منطقه سازگار شده‌اند. در نزدیکی دامغان چشمه‌ای به نام «چشمه‌ی خان» قرار دارد. طبق یک افسانه‌ی قدیمی هر وقت آب چشمه کثیف می‌شد باد برمی‌خواست و تا پاک کردن چشمه فرو نمی‌نشست! با این که انواع محصولات کشاورزی و باغی در این منطقه به عمل می‌آید، اما پسته‌ی دامغان چیز دیگری است و شهرت جهانی دارد.

دامغان با داشتن معادنی هم چون طلا، سرب، آهن و زغال‌سنگ از غنی‌ترین مناطق کشور به حساب می‌آید. کوه‌ها و بخش‌های جنگلی این منطقه زیست‌گاه حیواناتی، مانند خرس، بز، قوچ، پلنگ و نقاط گرمسیری آن محل زندگی آهو و گورخر است. این شهر زادگاه ایرانیان دانشمند و بزرگی بوده است که اگر بخواهیم به آن‌ها اشاره کنیم یک دایرة‌المعارف بزرگ لازم خواهد بود. برخی از کسانی که شاید نامشان را شنیده باشید عبارت‌اند از:

- منوچهری دامغانی، شاعر قرن چهارم و پنجم هجری قمری
- علی معلم دامغانی، شاعر معاصر
- دکتر اکبر عالمی، هنرمند و محقق برجسته‌ی فیلم و سینما که بسیاری او را با برنامه‌ی تلویزیونی «هنر هفتم» می‌شناسند.
- شهید سید حسن شاهچراغی، نماینده‌ی سابق مجلس شورای اسلامی و ...

برای اطلاعات بیشتر از جاذبه‌های تاریخی و طبیعی دامغان می‌توانید به سایت اینترنتی [www.damgancity.com](http://www.damgancity.com) یا [www.tarikhaneh.com](http://www.tarikhaneh.com) مراجعه کنید.

با تشکر از آقای مهدی حزب‌اللهی که ما را در تهیه‌ی عکس‌ها یاری کردند.

شهر باستانی دامغان در استان سمنان، تاریخی هفت هزار ساله دارد و یکی از نخستین مراکز تمدن بشری در ایران زمین به شمار می‌رود. این شهر به خاطر شکوه و بزرگی‌اش، در گذشته به شهر صدروازه شهرت داشته و حدود چهارصد سال قبل از میلاد مسیح پایتخت اشکانیان بوده است. دامغان که تا قبل از حمله‌ی مغول‌ها رونق و عظمت خود را حفظ کرده بود، بیش از ۱۲۰ اثر تاریخی دارد که در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده‌اند.

به عقیده‌ی برخی محققان دامغان در اصل «ده مغان» بوده است؛ یعنی دهی که مغ‌ها (پيروان دین زردشت) آباد کرده بودند. کاوش‌های باستانی در محلی به نام تپه حصار نشان می‌دهد که ۶۶۰۰ سال قبل، در میان مردم دامغان نوعی خط رواج داشته و با نوشتن آشنا بوده‌اند. این مردم قوی و درشت اندام بوده‌اند به طوری که قد برخی اجساد کشف شده به بیش از سه متر می‌رسد و موجب شگفتی باستان‌شناسان شده است.

دامغان یکی از بادخیزترین مناطق کشور است و در بسیاری از روزهای

